

فیلو کسنوس اهل مابوق

سباستین بروک

سطح متوسط

این کتاب ترجمه‌ای است از
Philo Xenus of Mabbug
by Sebastian Brook
SBERI Correspondence Course, No. 9

فیلو کسنوس اهل مابوق

عنوان: فیلو کسنوس اهل مابوق
ترجمه: سباستین بروک

Abdias	Obadiah	موبدیا	=	مو
Jonas	Jonah	یونس	=	یون
Michée	Mikah	میکاه	=	میک
Nahum	Nahum	ناحوم	=	نا
Habacuc	Habakkuk	حقوق	=	حب
Sophonie	Zephaniah	صفنیا	=	صف
Aggée	Haggai	حجی	=	حجی
Zacharie	Zechariah	زکریا	=	زک
Malachie	Malachi	ملاکی	=	ملا
Matthieu	Matthew	متی	=	مت
Marc	Mark	مرقس	=	مر
Luc	Luke	لوقا	=	لو
Jean	John	یوحنا	=	یو
Actes	Acts	اعمال رسولان	=	اع
Romains	Romans	رومیان	=	روم
1 Corinthiens	1 Corinthians	۱-قرنتیان	=	۱-قرن
2 Corinthiens	2 Corinthians	۲-قرنتیان	=	۲-قرن
Galates	Galatians	غلاطیان	=	غلا
Ephésiens	Ephesians	افسیان	=	افس
Philippiens	Philippians	فیلیپیان	=	فی
Colossiens	Colossians	کولسیان	=	کول
1 Thessaloniens	1 Thessalonians	۱-تسالونیکیان	=	۱-تسا
2 Thessaloniens	2 Thessalonians	۲-تسالونیکیان	=	۲-تسا
1 Timothée	1 Timothy	۱-تیموتاؤس	=	۱-تیمو
2 Timothée	2 Timothy	۲-تیموتاؤس	=	۲-تیمو
Tite	Titus	تیطس	=	تیط
Philémon	Philemon	فیلمون	=	فیل
Hébreux	Hebrews	عبرانیان	=	عبر
Jacques	James	یعقوب	=	یع
1 Pierre	1 Peter	۱-پطرس	=	۱-پطر
2 Pierre	2 Peter	۲-پطرس	=	۲-پطر
1 Jean	1 John	۱-یوحنا	=	۱-یو
2 Jean	2 John	۲-یوحنا	=	۲-یو
3 Jean	3 John	۳-یوحنا	=	۳-یو
Jude	Jude	یهودا	=	یهو
Apocalypse	Revelation	مکاشفه	=	مکا

Genèse	Genesis	پیدایش	=	پید
Exode	Exodus	خروج	=	خروج
Lévitique	Leviticus	لاویان	=	لاو
Nombres	Numbers	اعداد	=	اعد
Deutéronome	Deuteronomy	تثنیه	=	تث
Josué	Joshua	یوشع	=	یوشع
Juges	Judges	داوران	=	داور
Ruth	Ruth	روت	=	روت
1 Samuel	1 Samuel	۱-سموئیل	=	۱-سمو
2 Samuel	2 Samuel	۲-سموئیل	=	۲-سمو
1 Rois	1 Kings	۱-پادشاهان	=	۱-پاد
2 Rois	2 Kings	۲-پادشاهان	=	۲-پاد
1 Chroniques	1 Chronicles	۱-تواریخ	=	۱-توا
2 Chroniques	2 Chronicles	۲-تواریخ	=	۲-توا
Esdras	Ezra	عزرا	=	عز
Néhémie	Nehemiah	نحمیا	=	نح
Tobie	Tobit	طوبیاس	=	طو
Judith	Judith	یهودیه بنت مراوی	=	یهودیه
Esther	Esther	استر	=	استر
1 Maccabées	1 Maccabees	۱-مکابیان	=	۱-مک
2 Maccabées	2 Maccabees	۲-مکابیان	=	۲-مک
Job	Job	ایوب	=	ایوب
Psaumes	Psalms	مزامیر	=	مز
Proverbes	Proverbs	امثال	=	امت
Ecclésiaste	Ecclesiastes	جامعه	=	جا
Cantique des Cantiques	Song of Songs	غزل غزلها	=	غزل
Sagesse	Wisdom	حکمت	=	حک
Ecclésiastique	Ecclesiasticus	بن سیراخ	=	بنسی
Isaie	Isaiah	اشعیا	=	اش
Jérémie	Jeremiah	ارمیا	=	ار
Lamentations	Lamentations	مراثی	=	مرا
Baruch	Baruch	باروخ	=	بار
Ezéchiel	Ezekiel	حزقیال	=	حزق
Daniel	Daniel	دانیال	=	دان
Osée	Hosea	هوشع	=	هو
Joël	Joel	یوبیل	=	یول
Amos	Amos	عاموس	=	عا

فهرست

	فصل اول:
۵	مقدمه
	فصل دوم:
۹	زندگی فیلوکسنوس
	فصل سوم:
۱۹	اعتقادنامه فیلوکسنوس
	فصل چهارم:
۳۲	آثار فیلوکسنوس
	فصل پنجم:
۳۷	مسیح شناسی فیلوکسنوس
	ضمیمه:
۵۲	برگزیده هایی از نوشته های زاهدانه و روحانی او درباره سکونت گزیدن روح القدس درباره نیایش: سه قطعه منتخب
	خلاصه:
۷۵	مقاله هشتم مقاله دوازدهم

بیشتر با متن جاری یونانی همگام سازد. پس از مرگ امپراتور آناستازیوس در سال ۵۱۸، جانشین او ژوستین، سیاست مذهبی امپراتوری را دگرگون ساخت و همهٔ اسقفان را وادار به قبول تصمیمات شورای کالسدون و تعریف مباحثه انگیز آنها از ایمان نمود. امتناع فیلوکسنوس از انجام این کار منجر به عزل و اخراج وی گردید. او پنج سال بعد در پافلاگونیا وفات یافت.

نوشته‌های فیلوکسنوس به سه دسته تقسیم شده‌اند: تفسیری، تعصب‌گرایانه و زاهدانه. از دو دستهٔ اول می‌توان به تفسیر گستردهٔ او دربارهٔ پیشگفتار یوحنا (Prologue of John) که جدیداً به چاپ رسیده و سه رساله دربارهٔ تثلیث اقدس و تن‌گیری خدا (به کتاب گفتارها "Book of Sentences" نیز شهرت دارد) که ارزش جدا شدن از بقیه را دارد، اشاره نمود. دستهٔ سوم از آثار او نشانگر جنبهٔ کاملاً متفاوتی از شخصیت فیلوکسنوس است، که به نگرانی عمیق او و نیز علاقهٔ او به زندگی مذهبی اشاره دارد. سیزده مقالهٔ بسیار شناخته شده از او در ترجمهٔ انگلیسی در دسترس می‌باشند. طیف موضوعات آنها را می‌توان با عناوین آنها به خوبی نشان داد: پیشگفتار (۱)، اولین فرمانی که شخص باید به آن بچسبد (۲)، ایمان (۳-۴)، سکوت "shafyuta" (۵)، ترس از خدا (۶-۷) خود تهی‌سازی "msarrquta" (۸)، طمع (۹)، پرهیز (۱۰)، زنا (در ذهن) (۱۲-۱۳). از نامه‌های فراوان دستهٔ سوم متنی در رابطه با سکونت‌گزینی روح القدس، و نامه‌ای طولانی به زاهدی به نام پاتریسیوس اهل ادسا در این جا ترجمه شده است. این نامهٔ دوم که دربارهٔ درد و رنجهای یوحنا و فرامین مسیح است، به زبان یونانی ترجمه گردیده و در میان آثار اسحاق نینوائی منتشر شده است.

پایه و اساس نحوهٔ تفکر فیلوکسنوس چارچوب فکری حالت دوگانهٔ

فصل اول

مقدمه

فیلوکسنوس نویسنده و الهیدان معروف سریانی قرن پنجم/ششم است. شهرت او بیشتر به دلیل مخالفت شدیدی است که دربارهٔ تعریف مسیح‌شناسی از ایمان که در شورای کالسدون تصویب شد ابراز داشت (او تصور می‌کرد که مفهوم عبارات آن به شیوه‌ای خطرناک دربارهٔ حقیقت کامل تن‌گیری خدا مبهم و گنگ است). اما فیلوکسنوس فقط یک مبارز آتشین و غیور نبود که در سیاست‌های کلیسائی زمان خود همیشه در خط مقدم جبهه‌گیری، او به علاوه یک الهیدان خلاق با قامتی چشمگیر بود که به شیوه‌ای قابل توجه عناصر مختلفی را که از سنت بومی سریانی خود و از یونانی استخراج کرده بود با هم ادغام می‌نمود.

فیلوکسنوس در بیرون از مرزهای امپراتوری روم متولد شد، جایی در حوالی شهر کرکوک (عراق) امروزی، و در مدرسهٔ الهیات مشهور ادسا که به «مدرسهٔ پارسها» شهرت داشت درس خواند. در مباحثات تعصب‌گرایانهٔ اواسط قرن پنجم مدرسین مدرسه از سنت مذهبی انطاکیه پیروی نمودند، به طور خاص از تئودور موپسوستیا. اما آشکار بود که برخی از شاگردان که فیلوکسنوس هم در میان آنها بود، برعلیه این واکنش نشان داده و با سنت اسکندریه‌ای سیریل هماهنگ بودند. برحسب برخی منابع به همین دلیل نیز او را اخراج نمودند. او که با پطرس مکمل، پاتریارک انطاکیه، دوستی داشت بزودی در دوایر کلیسائی در سوریه چهره‌ای شناخته شده گشت و در سال ۴۸۵ به عنوان اسقف مابوق منصوب شد (برای نواحی شمال شرق انطاکیه). در میان فعالیت‌های فراوانش به عنوان اسقف او خواهان بازنگری مجدد ترجمهٔ سریانی عهد جدید شد تا آن را هر چه

در حیات تعمید یافته، خواه مسیحی از طریق عدالت و راستی پیروی کند یا انتخاب کرده تا در طریق کمال پیش رود، حضور و فعالیت روح القدس اهمیت به سزائی دارد. در تعمید مسیحی «روح را در بر می‌کند» و روح القدس «جان جانها» می‌شود، که به طور دائم در فرد مسیحی سکونت می‌گزیند. این مسئله که گناه بعد از تعمید بر حضور روح القدس در فرد تعمید یافته چه تأثیری دارد موضوعی است که آفراهات قبلاً در استدلال ششم خود درباره اش بحث نموده. همین سؤال در نامه ای به فیلوکسنوس مطرح می‌شود، که آیا روح القدس هنگامی که شخص تعمید یافته گناه می‌کند از او دور می‌شود یا نه. جواب فیلوکسنوس - منفی است. روح القدس فقط در ارتداد دور می‌شود - و این جواب را می‌توان در اولین متن از چهار متن ترجمه شده در پائین یافت. سه متن دیگر قطعاتی کوتاه هستند که بطور خاص درباره نیایش نوشته شده اند که در گذشته در آثار طولانی تر او که در حال حاضر نمی‌توان آنها را شناسائی کرد از او انتظار می‌رفته.

پروفیسور، دکتر سباستین بروک

موجودیت است که توصیف شاخصی، با زیرکی کامل، از حیات هم مسیح و هم مسیحیان می‌باشد. این دو حالت موجودیت را او حالت جسمانی (paganuta) و حالت روحانی (ruhanuta) معرفی کرده است. قبل از تن‌گیری خدا لوگوس وجود دارد، و بنا بر ذات خود به حالت روح، اما بعد از تن‌گیری خدا به طرزی معجزه آسا به صورت جسمانی نیز وجود دارد. به طرز معکوس، مسیحی نیز قبل از تعمید وجود دارد، که بنا بر طبیعت به حالت جسمانی است، اما بعد از تعمید آن زن یا مرد به صورتی معجزه آسا به حالت روحانی یافت می‌شود. چنین طرحی در مورد فرد مسیحی، در عین حال نشان دهنده ترادف مابین حیات تن گرفته مسیح و حیات تعمید یافته مسیحی است، که این تشابه مفهوم با اهمیتی برای این بینش دارد که در «تقلید از مسیح» با چه چیزی روبه رو هستیم.

فیلوکسنوس هنگامی که درباره دو شیوه زندگی باز و ممکن برای مسیحی تعمید یافته یعنی، شیوه عدالت و راستی و شیوه کمال صحبت می‌کند آشکارا از «کتاب درجات» قرض گرفته. شیوه عدالت و راستی را او مطابق با زمان حیات مسیح قبل از تعمید وی می‌بیند، هنگامی که او مشغول به انجام رسانیدن عدل و راستی (یعنی شریعت) بود، درحالی که برعکس شیوه کمال در مطابقت با زندگی مسیح پس از تعمید او دیده می‌شود. در جائی دیگر فیلوکسنوس شیوه عدالت و راستی را با رشد جنین در رحم مقایسه می‌کند، تولد در این حالت مطابقت دارد با ورود به طریق کمال. این تولد ثانوی روحانی که پس از تعمید صورت می‌گیرد توسط فیلوکسنوس «درک از تولد اول ما» - منظور تعمید است - نامیده شده، (نامه به پاتریسیوس، ۹۷). در جائی دیگر او حتی از «دو تعمید» صحبت می‌کند، یکی «از فیض، از حوضچه مخصوص آب تعمید، و دومی بر طبق اراده خود - هنگامی که شما تعمید می‌یابید تا به خاطر محبت به خدا جدا از دنیا باشید» (استدلال نهم).

به عنوان موعظه کننده نظریات سیریل اهل اسکندریه و منادی Henoticon of Zeno - دستورالعملی الهیاتی که زنون، امپراتور روم، در سال ۴۸۲ به منظور برقراری اتحاد میان منوفیبتها و ارتدکسها وضع کرد - اخراج نمودند. نظریات فیلوکسنوس با نظریات پطرس مکمل که توسط او بزودی پس از تبعید از کالاندیو در سال ۴۸۵، به عنوان اسقف مابوق یا هیراپولیس دستگذاری شد مشابه بود. از زندگی در گمنامی فیلوکسنوس که آسمانی (Assemani) برگزیده هائی از آن را در کتاب Bibliotheca Orientalis (کتابخانه شرق) خود می دهد گفته شده که «فیلوکسنوس که از آموزه های سریانی دانش بسیار آموخته و آموزش روح القدس را نیز دریافت کرده بود، در سال (یونانی) ۸۰۰، در زمان زنون، اسقف مابوق شد که این تاریخ برابر است با سال ۴۸۸ پس از آمدن خداوند ما». نویسنده این نظریه مرتکب اشتباهی شده بود، زیرا ملاحظات مختلفی نشان می دهد که فیلوکسنوس را پطرس مکمل در سال ۴۸۵ از تبعید فراخواند و او در همان سال به عنوان اسقف دستگذاری شد، و گفته شده است که نام او در آن زمان از اخسنا یا به فیلوکسنوس تغییر داده شد.

بلافاصله پس از این که فیلوکسنوس اسقف مابوق شد برخی اسقفهای پارسی از شهر او دیدار به عمل آوردند و در اسقف جدید، آنها برده ای فراری از دست صاحبش و مردی که هرگز تعمیر نیافته بود را تشخیص دادند. این اظهار نظر هم از طرف تئودور قرائت کننده و هم توسط تئوفانها و نویسندگان بسیاری بر علیه فیلوکسنوس تکرار شده است. شرح این رسوایی تا آن جا پیش می رود که می گوید اسقفان پارسی اعتراضی در این باره که آیا شخصی با چنان گذشته ای می تواند اسقف مابوق باشد به پطرس مکمل ارائه نمودند، و او جواب داد که «مراسم دستگذاری کافی است تا جای تعمیر را بگیرد». و اقدامی دیگر در این زمینه به عمل

فصل دوم

زندگی فیلوکسنوس

اخسنا یا (Akhsenaya) که بعدها فیلوکسنوس نامیده شد، در ربع سوم قرن پنجم میلادی، در روستائی به نام ناهال، در بیت گرمایه متولد شد، احتمالاً در محدوده کشور پارس. درباره والدین او، مقام و شرایط زندگی آنها چیزی نمی دانیم اما چون تعمیر یافته بود می توان حدس زد که والدینش نیز می بایستی مسیحی بوده، یا به هر حال تعلیماتی درباره مسیحیت داشته اند. نام برادر او آدای همراه با شمعون اهل بیت آرشام عنوان گردیده، که می گوید آنها مخالف ایباس (Ibas) در ادسا بوده اند. فیلوکسنوس با سفر به غرب به ادسا آمد، احتمالاً در ابتدای جوانی، و در آن جا زمانی که ایباس با ترجمه آثار افرادی که آموزه نسطوری را به درون سریانی آورده بودند درگیر بود، به تحصیل پرداخت. درباره تاریخچه زندگی او در این برهه از زمان چیزی نمی دانیم، اما به نظر می رسد بی احتیاطی بوده باشد که فرد جوانی را با آن غیرت و تعصب شدید مذهبی به درون شهری فرستاده باشند که با وجودی که کانون اصلی آموزش کلیسائی در آن قسمت از مملکت بود، منبع مباحثات مذهبی آن زمان نیز بود، زیرا بدون شک در زمانی نسبتاً کوتاه فیلوکسنوس می بایستی به عنوان معلمی غیور و بحث کننده ای مشتاق معروف شده باشد. چنین فردی یقیناً دارای ارزش زیادی برای کلیسای منوفیزیت بوده، هنگامی که می بایستی با آموزه نسطوریوس که در همه جا در حال پیشروی بود مقابله شود، اما توانائی او بزودی موجب اجباراً شهرت به بدنامی گردید و مابین سالهای ۴۸۱ و ۴۸۵ او را از دایره اسقفی انطاکیه توسط پاتریارک کالاندیو

مردم گستاخ تر و شریرتر شده بودند، زیرا کسی در شهر نبود که آنها را سرزنش کند و یوشع شکایت می کند «با وجودی که فیلوکسنوس، اسقف مابوق در این زمان در ادسا حضور داشت - از او بیش از همه انتظار می رفته که زحمت تعلیم را به خود بدهد - با وجود این او در این باره با آنها بیش از یک روز صحبت نمی کند».

در سال ۴۹۸ فلاویان دوم بر مسند اسقفی انطاکیه تکیه زد و با اعلام ناگهانی این که او طرفدار تصمیمات اتخاذ شده در شورای کالسدون است - که تا این زمان آنها را تکذیب نموده بود - موجب گردید که فیلوکسنوس تبدیل به خصمی آشتی ناپذیر شد که هیچ آرامشی برای او باقی نگذارد تا این که موفق شد در سال ۵۱۲ اخراج وی را از مسند اسقفی تحصیل نماید. اولین قدمی که فیلوکسنوس برداشت متهم کردن فلاویان به این بود که مخفیانه به آموزه نسطوریها پای بند است و هنگامی که فلاویان نسطوریوس و تمام آثار او را تکفیر نمود، فیلوکسنوس توجه خود را به دیوسکوروس و تئودور، ایباس، تئودورت، الیوتریوس و یوحنا معطوف داشت. بعضی از اینها طرفدار نظریات نسطوری بودند اما برخی دیگر چون به آنها تهمت زده شده بود که به طور پنهانی طرفدار او هستند او را نفرین کردند و فیلوکسنوس پافشاری کرد که مادام که فلاویان اینها را نفرین نکنند از نظر او یک نسطوری خواهد بود، علی رغم آن که او قبلاً نسطوریوس را تکذیب کرده بود. او هم چنین سعی کرد تا دوستان دیوسکوروس و یوتیچس را با خود بر علیه فلاویان متحد سازد، و الیوسین، اسقف سکوندا در کپدوکیه، و نیز نیسیاس اهل لائودیکیه در سوریه به او پیوستند و سرانجام فیلوکسنوس موفق شد فلاویان را وادار نماید تا دیوسکوروس و تمام کسانی که عقایدی شبیه نظریات او داشتند را کتباً نفرین کند. این سند را فیلوکسنوس فوراً برای امپراتور آناستازیوس، که با تلقینات فیلوکسنوس

نیارود. این که آیا فیلوکسنوس واقعاً یک برده بود، یا فقط پسر خانواده‌ای که به اشراف پارسی یا مالکان زمین خراج می پرداخته، موضوعی است بی اهمیت، اما می توان از نوشته های خود او ثابت کرد که او تعمید یافته بوده، و تعمید را مسئله ای کم اهمیت تلفی نمی نموده. بنابراین در رساله اش درباره تن گیری مسیح می گوید «اینک ما همیشه نشانه ایمان و مهر تعمید را نگاه داشته حفظ خواهیم نمود و به هیچ نحو و شیوه ای آن را از بین نخواهیم برد». و در نامه اش به زنون می گوید «یکتا پسر مولود یکی از اقنوم تثلیث اقدس بود، و کلامش به شاگردان وی بر این موضوع گواهی می دهد: «پس رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید». زیرا من در نام او که مرد تعمید یافتم، و اقرار می کنم که او که در نامش من تعمید یافته ام برای من مرد، و ایمان دارم که من در تعمیدم او را که در نامش و در مرگش من تعمید یافته بودم دربر کرده ام». بنابراین این گزارش که فیلوکسنوس تعمید نیافته بوده بدون پایه و اساس نشان داده می شود.

ما از دوره ای از زندگی فیلوکسنوس که بلافاصله پس از دستگذاری او می آید اطلاعی نداریم، اما می توانیم مطمئن باشیم که او از موعظه و تعلیم درباره آموزه ای که مورد تأیید پطرس مکمل بود دست برنداشت، و این امکان وجود دارد که در طی سیزده سال اول اسقف بودنش او قسمتها یا تمامی بسیاری از آثار خود را به رشته تحریر در آورده که نام او را در میان نویسندگان مونوفیزیت مشهور ساخته است. در سال یونانی ۸۰۹ (۸-۴۹۷ میلادی)، ما از نوشته های یوشع عمودی می آموزیم که فیلوکسنوس در ادسا در مراسم برگزاری نوعی عید کفار حضور داشته. به مدت هفت روز قبل از فرارسیدن تاریخ مقرر مردم ادسا هر شب جمعاً به تئاتر می رفتند، آنها لباسهای مجلل می پوشیدند و بخور می سوزاندند و تمام شبها را به رقص و پایکوبی سپری می نمودند. هیچ کس برای نیایش نمی رفت، و

مزورانه رفتار نموده اند حفاظت سلطنتی نهایتاً از این دو اسقف سلب گردید و فلاویان بلافاصله از مسند اسقفی برکنار و به پترا تبعید گردید و سوروس، معلم مشهور مونوفیزیت به جای او به عنوان پاتریارک انطاکیه منصوب شد. اما قبل از این که این اتفاق بیفتد راهبان منطقه سینه جیکا در سوریه و مردم سوریه که توسط فیلوکسنوس تحریک شده یا رشوه دریافت داشته بودند به صورت جمعی به درون شهر انطاکیه هجوم برده و با ایجاد سر و صدا و آشوب سعی کردند فلاویان را مجبور نمایند شورای کالسدون و بیانیه لئو (Leo) را لعن و نفرین کند، اما مردم شهر مسلحانه بر علیه آنها به پا خاستند و بسیاری از آنها را کشتند و اجساد آنها را نابود نمودند. توصیف او اگر یوس از رفتار فیلوکسنوس در این شرایط او را در نور مساعدی قرار نمی دهد، ولی با وجودی که اقرار می کند که غیرت عقاید در او بدون شک او را وادار می کند که از تمام مرزها تجاوز نکند تا پذیرش آنها را از طرف کلیسا به دست آورد. احتمالاً ما می باید تا حدودی برای خصومت ورزی آنها که توصیف زندگی او در دستهای آنها قرار داشته جا باز کنیم.

فلاویان که از مسند خود برکنار شده بود ظاهراً موجب رضایت فیلوکسنوس شد و او اوقات خود را وقف نوشتن آثار و نامه های خود کرد، که هدف اصلی آنها ارتقاء و نشر آموزه های مونوفیزیت بود، تا سال ۵۱۸، که امپراتور ارتدکس، ژوستین، به سلطنت رسید. بلافاصله پس از این رویداد بیانیه های شورای کالسدون به فرمان امپراتوری مورد تأیید قرار گرفت، و تمام اسقفانی که توسط آناستازیوس طرد شده بودند به مقر اسقفی خود بازگشتند. در سال بعد از این حدود پنجاه و چهار اسقف که از قبول بیانیه کالسدون سر باز زده بودند طرد گردیدند، که در میان آنها سوروس اهل انطاکیه، پطرس اهل آپامئا، یوحنا اهل تلا و فیلوکسنوس اهل مابوق حضور داشتند. کتاب تواریخ ادسا می نویسد «ژوستین در سال دوم

معتقد شده بود که فلاویان دارای تمایلات نسطوریهاست، فرستاد. این اتفاق در سال ۵۰۷ میلادی روی داد و در نتیجه فیلوکسنوس توسط امپراتور به قسطنطنیه احضار شد و کلیسای آن شهر به دلیل آمدن او دچار اغتشاش گردید. در جواب به خواسته آناستازیوس، فلاویان نظریات خود را تعدیل بخشید و با کمک بعضی از روحانیون خود سعی نمود آنها را به صورت کتبی برجای گذارد، که او آنها را برای امپراتور فرستاد.

با وجود این فیلوکسنوس هنوز هم راضی نبود و تأکید داشت که فلاویان باید شورای کالسدون و همه کسانی که برای شخص خداوند دو ذات قائل بودند را تکفیر کند، اما فلاویان حاضر به انجام این کار نشد و در نتیجه باردیگر توسط امپراتور مورد تهمت نسطوری بودن قرار گرفت. کمی بعد از این واقعه فلاویان در ملاء عام اعتراف کرد که گرچه عمل شورای کالسدون را در مورد اخراج نسطوریوس و یوتیچس تأیید می کند، اما تعریف از ایمان این شورا را رضایت بخش تلقی نمی نماید. در جواب این اظهار نظر فیلوکسنوس که اسقفان شهر ایزوریا (Isauria) را متقاعد ساخته بود که به او ملحق شوند، متفقاً اعلامیه ای تهیه کردند که در آن همه کسانی را که برای شخص خداوند ما قائل به دو ذات بودند تکفیر و لعن می نمودند، و برای امضا به فلاویان و ماکدونیوس اهل قسطنطنیه ارائه دادند، ولی این اسقفها از امضای سند خودداری نموده و در نتیجه از کلیسا اخراج شدند. در سال ۵۱۲ به دستور امپراتور شورائی از هشتاد اسقف در صیدون تشکیل جلسه داد تا ایمان حقیقی را تعریف کند. رؤسای این جلسه فیلوکسنوس و سوتریکوس اهل قیصریه بودند، و هر دو در آرزوی سقوط فلاویان و دوست و متحدش الیاس، اسقف اورشلیم. نحوه رفتار این دو دسته به شکلی بود که آناستازیوس شورا را بدون ثبت تصمیماتش درباره مطالب مورد مباحثه منحل نمود و برای لحظاتی کوتاه مخالفین فیلوکسنوس دارای برتری گردیدند، اما چون بعداً فاش شد که هم فلاویان و هم الیاس

شود. تئوفانها او را به عنوان برده‌ای فراری و تعمید نیافته توصیف می‌کنند که به روحانی بودن تظاهر می‌کرده و در جایی دیگر او را «زنایاس (Xenaias) "خدانشناس و کافر"» خطاب می‌کند. هم تئوفانها و هم سدرنوس از او به عنوان «خادم شیطان» یاد می‌کنند و او را به داشتن عقاید مانی متهم می‌گردانند. او اگریوس با وارد کردن ضربه بر نام زنایاس می‌گوید که او «حقیقتاً بیگانه‌ای برای خدا بود»، تیلمونت عادل به او تهمت می‌زند که «ایمان را فاسد می‌کرد». اما اگر او مخالفینش را به تحمل درد و رنج وادار کرد خودش هم از آزمایش سخت فرار نمود، و این را ما از نامه‌ای که او به راهبان در صومعه سنون نوشته در می‌یابیم که در آن می‌نویسد «هر آنچه که من از دست فلاویان و ماسدونیوس، سر اسقفان انطاکیه و قسطنطنیه، رنج برده‌ام، و قبل از آنها از کالاندیون، معرف عام بوده و در همه جا درباره آن صحبت می‌شود. اما من در مورد مطالبی که در زمان جنگ پارسها توسط اشراف و تحت توجه او تهیه شده بود تا به من صدمه زده شود که فلاویان را بدعت‌گزار خوانده، و هم چنین در مورد آنچه در ادسا برای من و نیز در مملکت آپامئاها و در انطاکیه هنگامی که من در صومعه مار باسوس و در خود انطاکیه بودم اتفاق افتاد سکوت می‌کنم. و هنگامی که من در دو مورد به قسطنطنیه سفر کردم شبیه همان اعمال توسط نسطوریهای بدعت‌گزار در آن جا هم بر من انجام شد». قبل از این که از موضوع تهمت‌هایی که توسط مخالفین الهیدان او بر علیه وی عنوان شد بگذریم، می‌باید اشاره کنم که تهمت عاملیت بدعت‌گزاری شکستن مجسمه‌های قدیسن و فرشتگان به او زده شد، و تأیید گردید که او حاضر به شکستن (شمایل) مسیح نشده و آنها را پنهان کرده است. اشتباهات فیلوکسنوس هرچه بوده باشد، تمام حقایق شناخته شده از زندگی او، و سری آثارش از ابتدا تا انتها دلالت بر استحکام اراده، پابرجا بودن

حکمرانی خود، سال ۸۳۰ (یونانی، که برابر است با ۵۱۹-۵۱۸ میلادی)، سوروس را از انطاکیه و اخسنا یا را از مابوق و تمام کسانی را که چهار سینود را نپذیرفته بودند اخراج کرد». از نامه‌ای که فیلوکسنوس به راهبان صومعه سنون در نزدیکی ادسا در سال ۵۲۲ نوشته می‌دانیم که اولین مکان تبعید او فیلیپوپولیس بوده و یک سال بعد او را «به گانگرا تبعید نمودند و آنها او را در اطاقی در بالای آشپزخانه‌ای در مهمانسرای عمومی شهر محبوس کردند. در آن جا او همیشه از دود در حال خفه شدن بود». در نوشته‌ای درباره زندگی فیلوکسنوس که توسط آسمانی نقل قول شده چگونگی به قتل رسیدن وی با جزئیات بیشتری فاش گردیده، نویسنده این طور نوشته: «و پس از این که کلیسا را با آموزه الهی مملو ساخت و کتب مقدسه را تشریح نمود و ایمان نسطوریها را به طرز شرمسار کننده‌ای به توسط نوشته‌های خود بر علیه آنان افشا ساخت، آنها او را اخراج و به شهر گانگرا تبعید نمودند، و در آن جا او را با دود خفه کردند. به این صورت که او را در اطاقی در طبقه بالا محبوس نمودند و در اطاق زیرین دود برپا نموده و درها را بستند. و بدین گونه او تاج را دریافت نمود، و توسط آنان در ایمان حقیقی خفه شد». و بدین ترتیب زندگی این مرد جالب توجه به پایان رسید.

از حقایق اندکی که از زندگی فیلوکسنوس به جای مانده آشکار است که او حالات «بسیار پرانرژی و آتشین» داشته و دشمن سرسخت کسانی بوده که نظریات آنها در مورد ذات مسیح با نظریات او متفاوت بوده است، اما تفر از او به عنوان یک انسان و سوء ارأئه نظریات او که در آثارش و در نوشته‌های زندگینامه نویسانش - که عموماً از دشمنان او بوده‌اند - یافت می‌شود نشان می‌دهد که نمی‌توان در مورد رفتار و شخصیت او تصمیم آخر اتخاذ کرد قبل از این که از دیدگاه فیلوکسنوس نیز به مسئله نگاه کرده

قسطنطنیه، یحیی اهل دارا و مار اپرم را ارائه می‌دهد. اما مهر نهائی تأیید بر آثار فیلوکسنوس توسط ابوالفرج گریگوری که بیشتر به عنوان بارهیبیرو شناخته شده زده می‌شد که «او یکی از بیشترین آموختگان و مردان نادری است که تا به حال سریان به وجود آورده» و بدین سبب می‌گوید: و پطرس مکمل سنت فیلوکسنوس را، که مردی بسیار فصیح و معلمی عالی بود که مقتدرانه همه آنهائی را که دو ذات را (در مسیح) اعلام می‌کردند ریشه کن ساخت، و آموزهٔ سالمی را دربارهٔ طریق مقدس زندگی در صومعه به وجود آورد، در مابوق به کار گماشت. او بعضی مقالات دربارهٔ جشنهای مقدس و آثاری تذکرآمیز از هر نوع به وجود آورد. همین نویسنده به ترجمهٔ مابوق کتاب مقدس اشاره می‌کند که فیلوکسنوس در سال ۵۰۸ میلادی به پایان رسانید، و قسمتهائی از آن توسط توما اهل هارکل بازبینی شد، و با این اعتراف ضمنی به ارزش شاید بزرگترین اثر او توسط بزرگترین دانشمندان کلیسای او ما از فیلوکسنوس جدا می‌شویم.

* * *

در هدف، ثبات ایمان، انرژی در کلام و اعمال او دارد، که در زمانهای دشواری که او زیست می‌کرد در کمتر افرادی یافت می‌شد. با توجه به مسائل مختلفی که او درگیر بوده و این که مابین سالهای ۴۹۸ تا ۵۱۲ با چه همتی بدون شانه خالی کردن برعلیه فلاویان سعی و تلاش نمود و نیز زحمت اولین سفر او به قسطنطنیه در سال ۵۰۷، واقعاً شگفت‌انگیز است که او باز هم فرصت داشته تا چهار انجیل را از یونانی به سریانی ترجمه نماید. این اثر را به هرحال او به انجام رسانید و ترجمهٔ آن در سال ۵۰۸ در مابوق منتشر شد.

هنگامی که ما از توضیحات تئودور سخنران، سدرنوس، تئوفانها و سایرین روی گردانیده به نظریات دانشمندان هم عقیدهٔ خود او توجه کنیم، خواهیم دید که فیلوکسنوس در نظر آنها مردی بسیار دانشمند و مورد احترام بوده و آثار وی را بزرگترین نویسندگان در کلیسای مونوفیزیت احترام نهاده ستایش می‌نمودند، اگر ما حدود ۱۰ اثر در موزهٔ بریتانیا را بررسی کنیم از اظهار نظرهای نویسندگان این آثار در خواهیم یافت که اقتدار فیلوکسنوس در مورد موضوعات آموزه‌ای را هم پایه با اقتدار سوروس اهل انطاکیه، اسحاق اهل انطاکیه، سیریل اهل اسکندریه، کریزوستوم، افرایم سریانی و غیره دانسته‌اند، و در موزه بریتانیا نام فیلوکسنوس در ردیف نامهای افرایم سریانی، یعقوب اهل ادسا و اسحاق (اهل انطاکیه) قرار گرفته، به عنوان نویسندگانی که از آثار و نوشته‌های آنها کلمات و عبارات سریانی جمع‌آوری نموده‌اند. دیونیسوس بار صلیبی که نویسنده‌ای مشهور بوده، و رایت در ترجمه‌های خود او را ستاره‌ای در میان یعقوبیه‌های قرن دوازدهم خطاب می‌کند، در یکی از تفسیرهایش می‌گوید که او در اثر خود نظریهٔ «دانشمندان حقیقی و ارتدکس و پدران مقدس همانند سوروس بزرگ، هیپولیتوس اهل روم، اپیفانیوس اهل قبرس، فیلوکسنوس اهل مابوق، میلیتوس، اوآگریوس، موسی بار-کفا، یعقوب اهل ادسا، یحیی اهل

خدای دیگری مطلقاً نیست، و نه درون آن هیچ انسانی که خلق شده باشد. در اقنوم خود کاهش نمی یابد، و همینطور بر آن نمی افزاید. در آن، که از ازل وجود داشته، هرگز اقنومی شروع به (موجودیت) ننموده، و از آن اقنومی نمی میرد.

«بنابراین، یکی از اقنوم این تثلیث اقدس توسط تهی سازی اسرارآمیزی نزول کرد، و از باکره مقدس انسان گردید. از آن جا که او خدا بود، ذات وی در موجودیتش تغییر نیافت، و چیزی بر شخص او افزوده نگردید، او یکتا مولود باقی ماند، حتی پس از آن که تن گرفت. زیرا که عمل به هستی آمدن به یکتا مولود نخست زادگی نمی داد بلکه نشان داد که نخست زاده باکره مقدس یکتا مولود پدر بود، زیرا که او، که از طریق تولدش از ازل یکتا مولود است، خود به توسط تولدش از باکره نخست زاده شد. و چون خدای کلمه که از باکره مقدس است یکتا مولود می باشد و چون او از باکره مقدس انسان گردید، او نخست زاده است، یکتا مولود نخست زاده است و نخست زاده یکتا مولود است. و چون خودش خدا بود او پسر خدا [و] پسر انسان است، [و] پسر انسان است [و پسر] خدا. پسر از ازل [و] پسر از باکره مقدس، پسر از باکره مقدس [و] پسر از ازل، نهفته آشکار گردید و آشکار پنهان شد، موجودی جسمانی روحانی، او روحانی جسمانی، ابدیتی فناپذیر، که بر تخت بود و در بطن قرار داشت، که در بطن بود و بر تخت نشسته بود، پسر خدا پسر انسان، پسر انسان پسر خدا، مرئی نامرئی، پنهان شده و نامرئی مرئی. محنت کش تألم ناپذیر، تألم ناپذیر محنت کش، زنده مرده و مرده زنده، که با بودن در آسمان در هاویه بود و با بودن در هاویه در آسمان قرار داشت. یکتا مولود کسی است که شماره ای میان آنهایی که به آسمان تعلق دارند ندارد و یا جزئی از آنهایی که به زمین تعلق دارند نیست زیرا که صفات یکتا مولود به یکتا

فصل سوم

اعتقادنامه فیلوکسنوس

جدا از مدرکی که می توان از اثر بزرگ فیلوکسنوس در مورد موضوع چگونگی «یک اقنوم از تثلیث اقدس تن گرفت و برای ما متحمل درد و رنج شد» - اثری که دلائلی برای ایمانی که او داشت به ما ارائه می دهد - ما قادر هستیم از دو مقاله کوتاه اما جالب توجه که کپیهای آنها به دست ما رسیده نظری نسبتاً دقیق درباره آنچه که او در رابطه با تثلیث اقدس باور داشت، به دست آوریم. در اولین آنها او بطور قاطع اظهار می دارد که انسان باید هنگامی که درباره ایمان او سؤال می شود چه پاسخی بدهد و در مقاله دوم شورای کالسدون و بیانیه ای که بدان وسیله منتشر شد را نفرین می کند. در سند اول می خوانیم:

«من به تثلیثی اعتقاد دارم که نه می تواند کوچکتر شده و به دو اقنوم کاهش یابد و نه افزوده گردد و به چهار اقنوم برسد. چیزی از پری و کمال آن نه می تواند کاهش یابد و نه این که اقنومی دیگر را بپذیرد. هرچه که خارج از این تثلیث است آفریده شده اما هرآنچه که در آن جای دارد از ازل بوده است. این تثلیث قابل پرستش است، هیچ چیز بیرون از آن نباید پرستیده شود و درون آن چیزی نیست که پرستش کند. جدا از آن هیچ

۴- و ما لعن می کنیم شورای کالسدون را به این دلیل که نسطوریوس را لعن کرد، با وجودی که با او و آموزه او موافق بود.

۵- و ما لعن می کنیم شورای کالسدون را هم چنین به این دلیل که لئوی شریبر را از روم پذیرا شد و به این دلیل که دیوسکوروس اعتراف کننده به ایمان ارتدکس را که لئوی شریبر را لعن کرده بود و حاضر به موافقت با او نبود نفرین کرد.

۶- و ما لعن می کنیم شورای کالسدون را هم چنین برای این که ایباس و ثئودورت را به عنوان ارتدکس پذیرا شد.

۷- و ما لعن می کنیم شورای کالسدون را هم چنین برای این که طریق شرارت را تازه کرد و نام آن را ایمان واقعی نهاد.

۸- و ما لعن می کنیم شورای کالسدون را هم چنین برای این که در یک خداوند عیسی مسیح، یکتا پسر مولود از خدا، طبیعتها، صفات، وظایف و کیفیات آسمانی و زمینی و خصوصیات الهی و بشری را تشخیص داد. و او را دوگانه (بودن) در نظر گرفت و موجب پدیدار شدن ایده چهار (اقنوم) شد و یک انسان معمولی را پرستش نمود و در هر مورد خاص او را یک مخلوق یافت، حتی همان گونه که یهودیان و کفار عمل می کنند، و با نسطوریوس شریبر که ملعون و به تباهی محکوم شده هم عقیده شد. برای تمام اینها و برای دلائل بسیار مشابه دیگر ما (آنها را) لعن کرده ایم و (همیشه) هم شورای کالسدون را لعن خواهیم کرد.

۹- و لعن خواهند شد، و آسمان، و زمین. و تمام کلیسا که به توسط خون و رستاخیز خدا فدیبه داده شده خواهد گفت:

۱۰- «نفرین بر شورای کالسدون خواهد بود، و بر هر شخص دیگری که این شورا با او موافقت کرده باشد یا از این به بعد موافقت کند - به جز او که توبه کرده باشد و توبه کند - برای همیشه، آمین.»

مولود تعلق دارد و نه به کسان دیگر، آن گونه که آنهائی که در اشتباهند می گویند. زیرا آیا چیزهای عالی متعلق به افراد متعال نیست؟ و چیزهای پست به فروافتادگان؟ و خصوصیات الهی به خدا؟ و صفتهای انسانی به انسان؟ اما به آن متعال که خوار شد چیزهای پست تعلق داشت، اما از خدا که انسان گردید ما می باید چیزهای انسانی را باور کنیم، از آن پنهان شده که آشکار گردید ما می بایستی تمام چیزهای نکوهیده را باور کنیم، و به خدای ازلی که بنا به اراده خود انسان فناپذیر گردید، گرچه در ذات خود خدای فناپذیر باقی ماند، درد و رنج و مرگ تعلق دارد. یکی از اقنوم تثلیث اقدس یکتا مولود پدر گردید، خدای کلمه از طریق باکره مقدس پسر انسان گردید و جسم طبیعت ما را بر خود گرفت، ذات خدای کلمه بدون تغییر باقی ماند، و او خودش، یکتا خدا، که از خدا بود، درد و رنج کشید و برای ما مرد. و چون او پسر انسان گردید و [آن گونه] باقی ماند در طول حیات و نیز در مرگ خود حتی هنگامی که به موجودیت غیرقابل تغییر و ازلی خود ادامه داد، او در موجودیت خود انسان نیز بود.

در سند دوم می خوانیم:

۱- ما شورای کالسدون را لعن می کنیم زیرا که آن شورای راستین سیصد و هیجده نفر پدران مقدس را لعن کرد.

۲- ما شورای کالسدون را لعن می کنیم زیرا منافقانه عمل کرد، و برای این که در شرارت از تمام انسانها سبقت گرفت - قدیمها، آنهائی که بعداً آمدند، و آنهائی که در این اواخر بوده اند، قدیمها با سیریل در افسس، و آنهائی که بعداً آمدند با دیوسکوروس در افسس، و آنهائی که در این روزهای آخر در کالسدون بوده اند.

۳- و ما لعن می کنیم آن را بدین دلیل که درباره خود شهادت داد و گفت که قانون پدران حکم کرده است که لعن و نفرین بر کسی قرار گیرد که ایمان دیگری تشکیل دهد.

۱۰- اگر آن کسی که در زمان پنطیوس پیلاطس مصلوب گشت را باید به درستی پرستش نمود، نه فقط توسط ما، بلکه هم چنین توسط لشکریان آسمانی، آیا او این پرستش را به عنوان خدا دریافت نمی کند؟
 قطعاتی کوتاه از رساله ای مختصر از فیلوکسنوس دلالت بر ضدیت آشتی ناپذیر با نسطوریوس و پیروان او می نماید.

۱- ما باید نسطوریوس و مبانی اعتقادی او را و هم چنین کتابهای او و هر آنچه که توسط او ترکیب یافته و هر شخصی که پیرو عقاید او بوده یا هست را تکفیر کنیم.

۲- ما باید تکفیر کنیم کتاب بدعتگزاری فرزندان او و آنهایی که هم عقیده با نسطوریوس و دئودوروس که اسقف طرسوس شد، هستند. دئودوروس که در اصل اهل مقدونیه بود هنگامی که ایمان حقیقی را در آغوش گرفت و به کلیسای ارتدکس آمد، گرفتار کفرگوئی پولس اهل ساموساتا گردید.

۳- ما باید دئودوروس را تکفیر کنیم که شاگرد این مرد شد، و هم چنین تئودورت را که اسقف سیروس گردید.

۴- ما باید هنوتیکون را که تمام اضافات و بدعتهایی را که برعلیه ایمان سیصد و هیجده نفر، و یکصد و پنجاه نفر از پدران سر برداشته بودند به دور ریخت، بپذیریم.

۵- ما باید دوازده فصلی را که سیریل اسقف اسکندریه برعلیه کفرگوئیهای نسطوریوس نوشته، که در هنوتیکون نیز نوشته شده بپذیریم و هر کس را که با آنها موافق بوده باشد و هم چنین هر راه حلی درباره آنها (که توسط) بدعتگزاران نوشته شده تکفیر کنیم.

۶- ما باید هر کس را که یکتا مسیح را به دو ذات تقسیم کند تکفیر نماییم.

«اینک، شورای شریر کالسدون در دوران مارسیان، امپراتور کافر، در سال هفتصد و شصت و سه (۴۵۱ میلادی) تشکیل جلسه داده».

فیلوکسنوس برای آنهایی که «خداوند ما را تقسیم می کنند» ده سؤال ذیل را مطرح می کند:

۱- اگر مسیح دارای دو ذات بوده به کدامیک از آنها باکره مقدس تولد داده است؟

۲- اگر پسر که از باکره متولد شد «عمانوئیل» خوانده شد، این نام کدامیک از این دو ذات را با خود حمل می نمود؟

۳- اگر آن دو ذات را تعریف مسیح بدانیم، کدامیک از آن دو را مجوسیان پرستش کردند؟

۴- هنگامی که روح القدس بر مسیح در (رود) اردن نزول کرد کدامیک از این دو ذات او را پذیرا شد؟

۵- پولس قدیس گفته است «ضعف خدا قوی تر از انسان است»، و اگر مسیح دو ذات داشت کدام ضعف را خدا به دست آورد؟

۶- اگر صلیب نجات دهنده ما موجب پاک شدن گناهان ما و نجات ما از مرگ است- بدین معنی که اگر ما اینها را منسوب به طبیعت بشری مسیح بدانیم- چگونه اشعیا می تواند در گفتارش راست باشد که «نه پیام آوری و نه فرشته ای، بلکه خود خداوند ما را فدیة داده است»؟

۷- هنگامی که خدا گفت «این است پسر حبیب من»، کدام ذات را او اشاره نمود؟

۸- هنگامی که مسیح پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود به سر کوه برد و در برابر چشمان آنها تبدیل هیئت یافت، کدام ذات در جلال او آشکار شد؟

۹- هنگامی که تنها پسر آن بیوه زن مرد و او را برای تدفین بردند، کدام طبیعت مسیح او را دوباره به حیات بازگرداند؟

نمی توان با جسم او محسوب داشت، پس ذات کلمه خدا که تن گرفت، یکی است.

۵- اگر دو طبیعت در مسیح وجود دارد، یکی ذات الهی و دیگری طبیعت بشری، نباید یک پرستش برای هر دو وجود داشته باشد. زیرا اگر طبیعت بشری را تصور می کنیم که بیرون از ذات الهی است، هرگاه که ذات الهی او را پرستش می کنیم طبیعت بشری او را پرستش نمی نمائیم، و اگر طبیعت بشری را پرستش نمی نمائیم می باید چیزی دیگر باشد، و اگر چیزی دیگر باشد باید چیزی خلق شده باشد.

۶- اگر مسیح دو ذات دارد پس هر دو ذات می باید ترکیب شده باشند. اگر ترکیب شده اند، پس ساده است، و اگر ساده است، پس تن گرفته، و اگر تن گرفته پس یکی تن گرفته و دیگری ساده است. پس آنها چه هستند؟

۷- اگر کلمه جسم پوشیده پس دو ذات خدای کلمه تن گرفته اند و در این صورت می باید دو شخص باشند، اما اگر شخص خدای تن گرفته یکی است، طبیعت کلمه تن گرفته خدا هم می باید یکی باشد، زیرا که شخص کلمه خدا نسبت به ذات خود پست تر نیست، زیرا همان گونه که طبیعت خدای کلمه الهی است، بدین گونه هم چنین شخص خدای کلمه نیز الهی است

۸- اگر طبیعتی وجود دارد که دارای صفاتی فردی است که شخص متعلق به آن، آن را ندارد، یا اگر شخصی باشد که دارای صفات فردی باشد که طبیعت او آن را نداشته باشد، در آن صورت صفات طبیعت او به آن شخص تعلق دارد و صفات شخص نیز به طبیعت او. اگر شخص وجود داشته باشد که صفات او به طبیعتش تعلق نداشته باشد، در آن صورت طبیعت او نمی تواند وجود داشته باشد، و باز هم اگر طبیعتی وجود دارد صفاتش به شخص او تعلق ندارد پس شخص نمی تواند وجود داشته باشد. اگر صفات شخص به طبیعت او تعلق دارد و صفات طبیعت به شخص

۷- ما نباید با بدعتگزاران به هر شکل و حالتی تماس برقرار نماییم از طریق مشارکت، با عرض سلام و درود یا تقدیم هدایا که کلیساها عادت کرده اند به یکدیگر بدهند، تا این که توسط کتاب مقدس تمام آموزه های آنها و تمام آثاری که توسط انسان بلافاصله پس از آن تهیه شده اند را واقعاً تکفیر کرده باشیم».

در مقاله ای دیگر که به بیست فصل کوتاه تقسیم گردیده، فیلوکسنوس اعتراضات خود را بر علیه آموزه نسطوریوس جمع بندی می نمایند. در ذیل نکات اصلی این مباحثه آمده:

۱- اگر خدای کلمه یکی است، و ذات او (یکی)، و خدای دیگر و ذات دیگری وجود ندارد، پس چرا وقتی که تو به کلمه «خدا» می رسی، می گویی «یک خدا که تن گرفته است؟ و وقتی که به کلمه «ذاتها» می رسی نمی گوئی که «یک ذات که تن گرفت»، به جای «دو ذات»؟

۲- «اگر خدا که جسم پوشیده یکی است، اقنوم او که جسم پوشیده هم یکی است، و اگر اقنوم کلمه که جسم بر خود گرفته یکی است، ذات کلمه خدا که جسم پوشیده هم می باید یکی باشد. حال اگر ذات کلمه خدا که جسم پوشیده یکی باشد، در آن صورت کلمه خدا دارای دو ذات نیست، بلکه یک ذات که جسم بر خود گرفته. اگر او که جسم پوشیده یک ذات ندارد، او که یک اقنوم است که جسم پوشیده نیز یک ذات ندارد. و اگر او یک اقنوم کلمه خدا که جسم پوشیده نیست، همینطور هم او خدای کلمه نیست که جسم پوشیده.

۳- اگر خدای کلمه در شخص خود انسان گردید، او همینطور در ذات خود انسان گردید، و ذات او که انسان گردید یکی است.

۴- اگر جسم خود او (یعنی) کلمه خدا، همانند تمام (سایر) چیزهای خلق شده نیست، بلکه در شخص خود او وجود داشته، پس می باید در ذات خودش وجود داشته باشد، و در این صورت، هیچ چیز طبیعی دیگری را

۱۳- به من بگو: تو می‌گوئی که کلمه خدا، پسر خدا، قبل از تن‌گیری طبیعت و شخص، کامل بود یا نه؟

۱۴- در شخصی که دارای دو ذات است، کدامیک فدییه شده، و کدامیک فدییه داده؟ کدامیک درد و رنج کشیده و کدامیک نکشیده؟ کدامیک مرده و کدامیک نمرده؟

۱۵- به من بگو: چگونه می‌توانی بگوئی که کلمه خدا پس از تن‌گیری دارای دو ذات و یک شخصیت است؟ آیا او شخصی الهی است یا شخصی بشری؟ اگر بشری است پس چگونه است که طبیعت کلمه خدا بدون شخص است؟ و اگر شخص یکی است، الهی یا بشری، چگونه است که او دارای یک ذات نیست، حتی با وجودی که او یک شخص است؟

۱۶- وقتی که تو به دو ذات و یک شخصیت اقرار می‌کنی، چگونه می‌توان از ابهام و سردرگمی جلوگیری نمود؟ حالا به من بگو: آیا این یک شخص است مرکب از دو ذات یا یک ذات؟ اگر از دو ذات، آن‌گاه هر ذات نیمی از شخص را می‌سازد، و اگر از یک ذات آن‌گاه آن یا یک طبیعت الهی است بدون یک شخص یا یک ذات بشری. اگر او الهی و بشری باشد او یک شخص است، و بنابراین الهی و بشری دارای یک طبیعت هستند. اگر او از یک ذات نباشد پس او یک شخص هم نیست و اگر او یک شخص نباشد جواب سؤال داده شده.

۱۷- آیا یک ذات می‌تواند صفاتی داشته باشد که به شخص او متعلق نباشد؟ و آیا یک شخص می‌تواند صفاتی داشته باشد که به طبیعت او متعلق نباشد؟ یا صفات شخص به ذات او تعلق دارد، یا صفات ذات او به شخص او.

۱۸- اگر باکره مقدس حامل خدا بود در آن صورت آن که مولود شد خداست. پس چه کسی است که از باکره مولود شد، عیسی مسیح؟ اگر

مربوط است، پس چگونه می‌توانی بگوئی که مسیح دارای دو ذات است؟
۹- اگر تو می‌گوئی که مسیح دو ذات دارد، یکی ذات الهی و دیگری ذات بشری و یک شخص است، و تو به شخصیت الهی او نسبت ذات الهی می‌دهی و به طبیعت بشری او صفات بشری، پس چگونه تو خصوصیات آسمانی و زمینی را به شخص الهی نسبت می‌دهی و با وجود این آنها را از ذات الهی جدا می‌سازی. آیا شخصیت الهی پست‌تر از طبیعت الهی آن است؟ و آنچه که شخص او هست آیا همان هم طبیعت او نیست؟

۱۰- و چگونه می‌توانی از من انتظار داشته باشی که آنچه تو می‌گوئی قبول کنم «یک شخص»، زیرا تو همچنین درباره «دو ذات که با خصوصیات و صفات و عملکردهای خود رفتار می‌کنند» صحبت می‌کنی، زیرا اگر دو ذات وجود داشته باشد چگونه می‌تواند فقط یک شخص باشد؟ به من بگو: او یا باید الهی باشد یا بشری، یا این که هر دو تشکیل یک شخص بدهند. طبیعت باید یا کامل باشد یا ناقص، و آنها یا شخصیتی دارند یا ندارند. کدام یک از این دو طبیعت بدون شخص هستند؟ الهی یا بشری؟ یا نیمی از شخص به عنوان یکی از دو طبیعت کار می‌کند یا آنها دارای دو شخصیت هستند همانند دو طبیعت.

۱۱- طبیعتی بدون شخص وجود ندارد، و همینطور هم شخصی بدون ذات موجود نیست. زیرا اگر دو ذات وجود داشته باشد پس در آن صورت می‌باید دو شخص هم باشد و دو پسر. زیرا اگر شخص یکی است در آن صورت ذات او هم یکی است همان‌گونه که شخص یکی است.

۱۲- حالا به من بگو: اگر تو به کلمه خدا پس از تن‌گیری او نسبت طبع الهی و ذات بشری می‌دهی، کدامیک از آنها دارای جسمی بشری و کدامیک دارای الوهیت است؟

معنی کلی متن تدوین شده تردیدی وجود ندارد. ترجمه متن به قرار ذیل است:

مانی و مارسیون و یوتیچس تن گیری کلمه خدا را از باکره مقدس، مریم، انکار می کنند و رازهای عطایای الهی را تصورات پوچ و خیال پروریهای بی اساس می دانند. آنها می گویند که کلمه خدا از مریم گذر کرد، همانند عبور از لوله ای، و هیچ چیز از او برنگرفت. لانتینوس (Lantinos) و بارادایسان می گویند که کلمه خدا جسمی را از آسمان به زمین آورد و تن گیری کلمه خدا در مریم انجام نشد. آپولیناریس تن گیری کلمه را به صورتی بی توجه بررسی می کند و انومیوس می گوید، «کلمه از مریم فقط جسم دریافت کرد و نه روح»، اما می گوید «الوهیت جای یک روح را گرفت».

اینک دئودوروس، تئودوروس، تئودورت، نسطوریوس، ایرنیوس، وتروس، الکساندر، اندرو، ایباس، فوتیوس، سیریل، یوحنا، آکاسیوس و بار صوما می گویند «مسیح یک انسان معمولی است، شخصی که به دلیل اعمال نیکش درخشیده، و خدا او را دوست داشت و به توسط او فرزندان انسان را رهائی بخشید». و آنها می گویند «او مرد و آن که در او ساکن بود او را دوباره برخیزانید». و آنها او را به دو پسر و دو ذات و دو شخصیت تقسیم می کنند - یکی از خدای خالق و دیگری از انسان، یکی خلق شده و دیگری خالق. آریوس می گوید «پسر خدا مخلوقی خلق شده است»، و پولس اهل ساموساتا می گوید «مسیح یک انسان معمولی است، همانند یکی از پیامبران و (سایر) مردان عادل». و آن اضافه ای، که در کالسدون اتفاق افتاد، اعلام شخصی چهارم در تثلیث اقدس بود، و مسیح را پس از تثلیث قرار داد. حال یهودیان می گویند «این مسیحی که آمد و مسیحیان او را پرستش می کنند، یک گمراه کننده و یک دروغگو بود، او

عیسی مسیح از باکره مقدس مولود شد و باکره حامل خدا بود، پس عیسی مسیح خداست و نه انسانی که خدا در او ساکن است.

۱۹- چون تو اقرار کرده ای که باکره مقدس حامل خداست، و این خدا از باکره مقدس تولد یافت، پس چرا تلاش داری که نشان دهی عیسی مسیح خدا نیست؟ زیرا اگر عیسی مسیح خدا نیست پس باکره مقدس هم حامل خدا نیست، و چگونه تو می توانی تکذیب کنی و در عین حال بگوئی که باکره مقدس حامل خدا است در حالی که می گوئی او که از او ولادت یافت بشر است و نه خدا؟

۲۰- اگر او که ولادت داد حامل خداست، پس چگونه می تواند او که مولود شده بشر باشد؟ اما اگر او که ولادت یافته بشر است، چگونه می تواند او که ولادت داده حامل خدا باشد؟ اگر او که ولادت یافت (چیز) دیگری است پس مادر می باید برای دیگری خدمت کرده باشد و این مسخره است. نوشته های فیلوکسنوس برعلیه بیانیة نسطوریها به هیچ صورت نشان دهنده کراهت بی نهایتی نیست که او برای ایمان فرقه های بسیار و رهبران آنها که در زمان او زندگی می کردند قائل بود، و به عنوان یک حامی واقعی آموزه منوفیزیت فیلوکسنوس در احساس نمودن کفرگوئی، هرچقدر هم که پنهان شده باشد، هیچ مشکلی نمی داشت. مسلماً بسیاری برادران سست اراده بودند که می توانستند به آسانی از طریقی که فیلوکسنوس غیور بیموده بیرون برده شوند. برای هدایت اینها و نیز تازه ایمانان، او لازم دانست که اظهاریه ای از اصول و مرام بدعتگزاران مشهور تهیه کند، که خوشبختانه یک کپی از این سند فوق العاده جالب تا به امروز حفظ شده است. مانند سایر موارد از رساله های مختلف فیلوکسنوس یک نسخه منحصر به فرد باقی مانده است که یک یا دو قرن پس از درگذشت نویسنده آن کپی گردیده، متن، بدون تخریب به نظر نمی رسد، اما در مورد

فصل چهارم

آثار فیلوکسنوس

- در ذیل لیستی از آثار فیلوکسنوس که در کتابخانه های لندن، پاریس، رم و اسکسفورد حفظ شده ارائه می شود:
- ۱- ترجمه تحت اللفظی از عهد عتیق و جدید که حدود ۵۰۸ میلادی به اتمام رسید.
 - ۲- ترتیبی برای تعمید مقدس
 - ۳- ترتیبی کوچکتر برای تقدیس آب جهت تعمید برای استفاده در مورد کودکانی که به طور حتم خواهد مرد، و برای تعمید آورده شده
 - ۴- نیایشهای شام آخر:
 - هنگامی که شخص آرزو دارد به «رازهای مقدس نزدیک شود» بنابراین بگذار تا نیایش کند.
 - ۵- آنافورا (نیایش بزرگداشت)
 - ۶- توضیحی درباره مثل ده قنطار.
 - ۷- رسالتی نشان دهنده این که یک اقنوم از تثلیث اقدس تن گرفت و برای ما درد و رنج کشید.
 - ۸- سه مقاله درباره تثلیث اقدس و درباره تن گیری خدا.
 - ۹- سیزده مقاله درباره زندگی و شخصیت مسیحی.

در حالی که بشر بود خودش را خدا معرفی نمود، یعنی مسیح حقیقی، و در همان حال که در جستجوی مسیح دروغگو، یعنی ضد مسیح هستند، خواهند گفت که او بزودی خواهد آمد. مسیحیان ارتدکس، فرزندان کلیسای مقدس به یک ذات در پدر، پسر و روح القدس اقرار می کنند. آنها باور دارند که یک اقنوم از تثلیث اقدس - اقنوم دوم از تثلیث - خود از آسمان فرود آمد و توسط روح القدس از مریم باکره تن گرفت و از او جسم پوشید، اما این تن گیری چیزی بر شخص او نیفزود، زیرا چون یکی از تثلیث بود، پس حتی پس از تن گیری یکی از تثلیث اقدس یعنی خدای کلمه که جسم پوشید باقی ماند. او در کمال حقیقت مولود شد و در جهان تجسم یافت، او خورد و نوشید و خسته شد، استراحت نمود و درد و رنج را در حقیقت چشید و مصلوب شده مدفون گردید و در روز سوم برخاست، چنان که نوشته شده است. و به توسط اراده پدر خود، و خواست روح القدس او بر تخت همیشه پایدار، در دست راست پدر خود نشسته است و خواهد آمد تا مردگان و زندگان را داوری نماید، بر او و روح القدس او جلال باد همواره و تا ابدالآباد، آمین.

* * *

- ۲۸- بیانیه یک ذات در مسیح
- ۲۹- درباره اعلام بشارت به باکره مقدس
- ۳۰- مقاله ای خطاب به کسی که سؤال می کند: «آیا روح القدس از مردی که مرتکب گناه می شود دوری می جوید، و هنگامی که توبه می کند دوباره باز می گردد».
- ۳۱- مقاله ای اندرز گونه
- ۳۲- موعظه تدفین
- ۳۳- نیایش توبه
- ۳۴- نیایشی که هر شخص به هنگام شادمانی باید ادا کند.
- ۳۵- یک نیایش
- ۳۶- نیایش استغاثه
- ۳۷- نیایشها برای ساعات هفتگانه شرعی
- ۳۸- نیایش سحرگاهی
- ۳۹- Tierce (نیایش رسمی کلیسا، در ساعت ۹ صبح)
- ۴۰- نماز آخر روز
- ۴۱- نامه به راهبان صومعه سنون، درباره تن گیری خدا و ایمان و غیره، که در طی دومین تبعید او در فیلیپوپولیس نوشته شده.
- ۴۲- دو نامه به راهبان تلدا
- ۴۳- نامه ای به پاتریسیوس، راهب ادسای، درباره پاکی روح و این که چگونه می توان روح پاک را به دست آورد.
- ۴۴- نامه ای به راهبان آمد (Amid) درباره غیرت روحانی
- ۴۵- نامه ای به ابراهیم و اورستس، کشیشان ادسا، درباره استفان بار سودایی.
- ۴۶- نامه به ابو نفیر اهل ال هیرا درباره نسطوریوس، تئودور اهل مویسوستیا، یوتیچس و دیگران.

- ۱۰- مقاله ای درباره بدعتگزاران مختلف (مانی، مارکوبین، یوتیچس، دئودوروس، تئودور اهل مویسوستیا، تئودورت، نسطوریوس و غیره)، و اعتراف به ایمان.
- ۱۱- دوازده فصل بر علیه آنهایی که دو ذات و یک شخصیت برای مسیح در نظر می گیرند.
- ۱۲- هفت فصل بر علیه نسطوریوس، دئودوروس اهل طرسوس، تئودور اهل مویسوستیا، و آنهایی که آموزه دو ذات را دارند، و تقبل هنتوتیکون و دوازده فصل از سیریل.
- ۱۳- پنج فصل بر ضد نسطوریها.
- ۱۴- رساله ای بر ضد نسطوریها و پیروان یوتیچس.
- ۱۵- بحثی با کاتبی نسطوری درباره عیسی مسیح.
- ۱۶- ده فصل بر علیه آنهایی که خداوند ما را تقسیم می کنند، پس از اتحاد غیر قابل تقسیم او.
- ۱- هفت فصل بر علیه کسانی که می گویند آنچه در آموزه بدعتگزاران بد است باید تکفیر شود، اما نه خود بدعتگزاران و آموزه آنها.
- ۱۸- سه فصل اضافی بر علیه بدعتگزاران.
- ۱۹- درباره اتحاد دو ذات
- ۲۰- اعتراف به ایمان
- ۲۱- اعتراف به ایمان
- ۲۲- ایمان فیلوکسنوس
- ۲۳- اعتراف به ایمان در ده قسمت، در جهت ضدیت با شورای کالسدون.
- ۲۴- اعتراف به ایمان
- ۲۵- مقاله درباره ایمان
- ۲۶- مقاله درباره ایمان
- ۲۷- جوابی که باید بدهیم، هنگامی که درباره ایمان ما سؤال می شود.

۷۱- برعلیه احساسات دنیوی در روح

۷۲- درباره تراشیدن موی سر

۷۳- درباره بکارت

۷۴- درباره تکرار نقل قول از رسالات پولس قدیس

۷۵- درباره شخصی که به طور عمدی از دستور کشیشان سرپیچی کند.

۷۶- سرودی درباره ولادت.

۴۷- نامه به امپراتور زنون درباره تن گیری خدای کلمه.

۴۸- نامه ای به یوحنا دوم اهل اسکندریه

۴۹- دو نامه به راهبان بیت گوگل

۵۰- نامه به راهبی که جدیداً تغییر مذهب داده

۵۱- نامه به یک شاگرد درباره ترک دنیا و زندگی در صومعه.

۵۲- نامه به مسیحیان ارزون

۵۳- نامه به تغییر مذهب داده ای از یهودیت

۵۴- نامه به یکی از شاگردانش

۵۵- نامه به دورافتادگان

۵۶- نامه درباره وظائف زندگی زاهدانه

۵۷- نامه به حقوقدانی که راهب شده است

۵۸- نامه برضد حبیب

۵۹- نامه به شمعون، رئیس دیر تلدا، یک قسمتی از آن

۶۰- نامه به راهبان ارتدکس در شرق

۶۱- مقاله درباره پاکدامنی - یک قسمتی از آن

۶۲- کتاب گفتارها

۶۳- درباره آرامش زندگی در صومعه

۶۴- قوانینی برای زندگی در صومعه

۶۵- درباره ترس از خدا

۶۶- درباره فروتنی

۶۷- درباره توبه

۶۸- درباره نیایش

۶۹- درباره نیایش

۷۰- درباره نیایش

اما هم اسقف ایباس و هم مدیر مدرسه نارسای از حامیان تفکر مسیح‌شناسی انطاکیه‌ای بودند، و آن گروه دانشجویان را که از ایباس «سریچی» کرده بودند حدود سال ۴۵۷ میلادی از مدرسه اخراج نمودند. اکسنویو در میان گروه اقلیت اسکندریه‌ای قرار داشت.

او پس از آن از صومعه‌های واقع در نزدیکی ادسا دیدن کرد و مدت زمانی طولانی در آنجا تدریس نمود. در طی این دوره می‌باید به او نام «فیلوکسنوس» که نامی یونانی و مترادف نام اکسنویو است داده شده باشد. فیلوکسنوس در طی دوران پاتریارکی کالندیون (Calendion) (حدود ۴۷۹ میلادی) به حوزه اسقفی انطاکیه مراجعت نمود و بزودی درگیر مباحثات مربوط به تثلیث اقدس شد. فیلوکسنوس از تئوری تثلیث که توسط دوستش پطرس مکمل که پیرو کالندیون بود ولی فعلاً در تبعید به سر می‌برد معرفی شده بود دفاع می‌کرد. کالندیون مخالف مسیح‌شناسی سیریل بود، و فیلوکسنوس نیز از دستورالعمل زنون که در سال ۴۸۲ میلادی اعلام شده بود و در تأیید مسیح‌شناسی بیشتر غیر کالسدونی بود تا کالسدونی حمایت می‌کرد. کالندیون به دلیل مخالفت با هنوتیکون، فیلوکسنوس را به عنوان «واعظ مسیح‌شناسی سیریلی، و حامی تریساگیون هنوتیکون» از حوزه اسقفی انطاکیه اخراج نمود (حدود سال ۴۸۴ میلادی).

در سال ۴۸۴ میلادی امپراتور زنون کالندیون را از مقام پاتریارکی انطاکیه و اسقف سیروس را از اسقفی هیراپولیس (مابوق) عزل نمود. زیرا آنها حاضر به پذیرش هنوتیکون نبودند. او پطرس مکمل را فراخواند که با دوستش فیلوکسنوس به انطاکیه بازگشت. پس از حمایت آنها از هنوتیکون امپراتور پطرس مکمل را به مقام قبلی‌اش در حوزه پاتریارکی انطاکیه منصوب نمود. پطرس مکمل در سال ۴۸۵ میلادی فیلوکسنوس را به اسقفی مابوق دستگذاری نمود. در طی دوره‌ای صلح‌آمیز از اسقفی‌اش

فصل پنجم

مسیح‌شناسی فیلوکسنوس

(متای رمبان)

از فیلوکسنوس اهل مابوق از پیشگامان مهم مباحثات مسیح‌شناسی در کلیسای مسیحی قرون پنجم و ششم میلادی است. زندگی، آثار و نظریات الهیاتی این اسقف کلیسای انطاکیه تماماً تحت تأثیر کشمکشها و مباحثات آن دوران قرار دارد. مسیح‌شناسی فیلوکسنوس بازتاب تلاشهای خستگی‌ناپذیر او برای نجات ایمان کلیسا از دیدگاههای غلط مسیح‌شناسی است که در زمان او وجود داشت.

او در دهکده Tahl در ناحیه بیت گرمایه، در پارس، مابین سالهای ۴۳۰ و ۴۴۰ میلادی در یک خانواده مسیحی آرامی به دنیا آمد. پس از دریافت تعمید حرفه رهبانیت اخسنویوتو (Aksenoyuto) را، که در پارس آن زمان به دلیل تعقیب و آزار وجود داشت، پیشه کرد. بنابراین او را اخسنویو (Aksenoyo) به معنی راهب سرگردان (دوره‌گرد) نامیدند. او به صومعه‌های مختلف در محدوده سرزمینهای روم در شرق سفر کرده و در مدارس صومعه‌ها تدریس می‌نمود.

اخنویو در ادسا در مدرسه پارسها تعلیم یافت، زمانی که تحت سلطه تفکرات مذهبی مسیح‌شناسی انطاکیه‌ای دئودور، تئودور اهل مویسوستیا و تئودورت اهل سیروس قرار داشت. این زمان ایباس اسقف ادسا و نارسای مدیر مدرسه ادسا (۴۵۷-۴۵۱) بودند. اکسنویو در مدرسه فلسفه و تعمقات مذهبی تعلیم یافت و از نوشته‌های پدران کلیسا دانش اندوخت، هم‌چنین با نحوه تفسیر متون الهی و روحانیت مسیحی آشنا شد. او به یک حامی نحوه تفکر مسیح‌شناسی اسکندریه‌ای تبدیل گردید که برضد نحوه تفکر انطاکیه‌ای بود. در مدرسه گروه طرفدار اسکندریه در اقلیت بودند.

بیرون رانده شدند. فیلوکسنوس را ابتدا به گنگرا و سپس به فیلیوپولیس و دوباره به گنگرا تبعید نمودند. او چهار نامه از تبعید نوشته که از اینها سه نامه هنوز باقی مانده است. او در این نامه‌ها به تعقیب و آزارهایی که در تبعید با آنها مواجه بوده اشاره می‌کند. فیلوکسنوس، احتمالاً به دلیل خفگی، در ۱۰ دسامبر ۵۲۳ میلادی در گنگرا درگذشت. او را یکی از پدران کلیسا در سنت سریانی ارتدکس محسوب داشته‌اند؛ و در دهم دسامبر یاد او را گرامی می‌دارند.

آثار فیلوکسنوس نشان‌دهنده بهترین تحقیقات سریانی، اعتقادات اصولی و رشد روحانی نویسنده است. او در تفسیرهای کتاب مقدسی از نحوه تفکر تحت‌اللفظی انطاکیه‌ای پیروی می‌کند و نظریات وی درباره اصول اعتقادی کاملاً اسکندریه‌ای است. آثار زاهدمنشانه او از نظریه پولسی به سه بخش تقسیم شدن انسان (تن، جان، روح) (۱- قرن ۲: ۱۴، ۱۵، ۳: ۳) پیروی می‌کنند.

تأثیر او اگر بوس پونتیکوس قرن چهارم بر آثار زاهدانه فیلوکسنوس بسیار قابل توجه است. آثار منتشر شده او ۳۷ عدد می‌باشند که از اینها ۳۰ عدد به عنوان اصیل و ۷ عدد دارای اصالتی قابل تردیدند. آثار منتشر نشده ۳۱ عدد هستند که از آنها ۲۱ عدد اصیل و ۱۰ عدد اصالتی قابل تردید دارند. از آثار باقی‌مانده «نامه او به استفان بارسودایلی» درباره روحانیت و نامه‌ای به برونسیانوس در رابطه با تعقیب و آزارها بر او در تبعید است.

مطالعه‌ای درباره آثار مسیح‌شناسی فیلوکسنوس شامل ۲۱ متن، به جز نامه تعصب‌گرایانه او و ده تفسیر برعلیه حبیب (Habib)، نشان می‌دهد که با وجودی که نظریات مهم مسیح‌شناسی او قبل و بعد از آن آثار ثابت باقی مانده، استدلالات او در سایر آثارش حاوی ویژگی شرایط تاریخی است که در آن شرایط آنها را به تألیف درآورده، همانند مباحثات درباره

در مابوق (سالهای ۴۹۸-۴۸۵ میلادی) فیلوکسنوس توانست به وظیفه شبانی‌اش از جانها عمل کند و رسالات روحانی و آموزه‌ای را به رشته تحریر درآورد. وی با مسیحیان پارس تماسهایی برقرار نمود و در عین حال به ترویج نظریات مسیح‌شناسی اسکندریه‌ای پرداخت.

دوران پاتریارکی فلاویان دوم در انطاکیه (۵۱۲-۴۹۸ میلادی) برای فیلوکسنوس دوران پر دردسری بود. فیلوکسنوس با فلاویان به دلیل وابستگی وی به مسیح‌شناسی انطاکیه‌ای و پای‌بندی‌اش به شورای کالسدون- هر دوی اینها توسط سینودی که در سال ۴۹۹ میلادی در قسطنطنیه برگزار شد و در آن هم پاتریارک فلاویان دوم و هم فیلوکسنوس شرکت داشتند، محکوم گردیدند- مخالف بود. به دلیل دسترسی آزاد به امپراتور آناستازیوس، فیلوکسنوس توانست او را ترغیب کند که سینودی را در انطاکیه (۵۰۹ میلادی) و نیز در صیدون در ۵۱۲ میلادی فراخواند، تا فلاویان را مجبور نمایند شورای کالسدون و تمام کسانی را که معتقد به «دو ذات در مسیح» بودند محکوم کند و فلاویان را از مسند (پاتریارکی) خود اخراج نماید. فیلوکسنوس در سال ۵۱۲، در سینودی در لائودیکیه به این هدف دست یافت. سینود فلاویان را اخراج و سوروس را به عنوان پاتریارک انطاکیه دستگذاری نمود.

فیلوکسنوس همراه با پاتریارک سوروس (۵۱۹-۵۱۲ میلادی) سریانیهای شرقی را در امپراتوری برضد کالسدون متحد ساخت و با تیموتئوس، پاتریارک قسطنطنیه و یوحنا، پاتریارک اسکندریه اتحاد نمود. اما در سال ۵۱۸ امپراتور ژوستین که جانشین آناستازیوس شده بود، باردیگر اتحادی مابین اسقف هرمیزادس اهل روم و پاتریارک یوحنا اهل قسطنطنیه برقرار ساخت و فرمان اطاعت کامل نسبت به شورای کالسدون و بیانیه لئو (Tome of Leo) را صادر نمود که مشخصه ایمان در امپراتوری بود. سوروس، فیلوکسنوس و تمام اسقفان مخالف در سال ۵۱۹ میلادی

حبیب برداشت غلطی از فیلوکسنوس بنماید. ما نمی توانیم فیلوکسنوس را به این دلیل سرزنش کنیم زیرا او برای راهبانی نامه نوشت که او و تعالیمش را به خوبی می شناختند. به این دلیل است که حبیب فیلوکسنوس را به شیوه هایی متفاوت از نیت و خواست نویسنده توصیف نمود.

جوابهای فیلوکسنوس به اعتراضات و استدلالات حبیب در ده مقاله تأیید مسیح شناسی اصلی فیلوکسنوس را بازتاب می دهد. آنها آشکار کننده این هستند که فیلوکسنوس افلاطون، ارسطو و سیستم فلسفی رواقیون را به خوبی می شناخته. اکثر ایده های مذهبی او چیزی بیشتر از الهیات تکامل یافته و قبلاً ارائه شده اپرم سربانی همراه با دیدگاههای اسکندریه ای و کپدوکیه ای نیست. این به فیلوکسنوس کمک کرد تا یافته های شخصی خود را حفظ و از آنها و نیز از پیشرفتهای الهیات دفاع کند. حبیب دانشی عمیق از نوشته های پدران نداشت و این موجب شد تا او حتی در تأییدیه های اصولی در نوشته های پدران دچار تناقض گوئی شود. نمونه ای آشکار از این، استفاده او از مثالها درباره «معبد و ساکنان آن» و «بره مصر»، برای حمایت از مسیح شناسی دوگانه خود است در حالی که پدران به شیوه ای متفاوت برای ارائه واقعیت بشر بودن مسیح و مرگ او برای دیگران، در مسیح شناسی اتحاد استفاده کردند.

آیا اصولاً موردی وجود داشت که در آن فیلوکسنوس و حبیب توافق داشته باشند؟ هم برای حبیب و هم فیلوکسنوس موضوع توجه اصلی، بحث نجات و رستگاری بود و این پایه و اساس دلائل مسیح شناسی آنها بود. متأسفانه در تمایل به دفاع از موضع خود هر دوی آنها به بحث و جدل کننده تبدیل شدند که گاه حتی منجر به زدن تهمتهای دروغین و استدلالات غیرمنطقی به یکدیگر شد. هر دوی آنها بر این عقیده بودند که واژه کیونو (kyono) بیان کننده یک موجودیت یا واقعیت صریح است. فیلوکسنوس و حبیب هر دو از کلمات «تن»، «جسم» و «انسان»

تریساگیون، درگیری با فلاویان دوم در مورد مسئله کالسدون و مسیح شناسی انطاکیه ای، تبعید و تعقیب و آزار و وقایعی از این قبیل. قابل توجه ترین موضوع در آثار او که مابین ۴۷۶ تا ۴۸۵ میلادی تألیف شده سؤال مربوط به تکمیل تریساگیون است. مسیح شناسی او در دفاع از این نظریه تکمیل گردیده. هیچ حمله ای برعلیه کالسدون و یا اشاره ای به هنوتیکون در این آثار نشده. در آثار بعدی او از سال ۵۰۰ تا ۵۲۲ میلادی فیلوکسنوس به شورای کالسدون و بیانیه لئو حمله می کند و هنوتیکون را به عنوان «متحد کننده کلیساها در همه جا» توصیف می نماید. این سکوت درباره (شورای) کالسدون در طی این دوران احتمالاً به این دلیل بوده که فیلوکسنوس هنوتیکون را در مسیح شناسی خود تأییدی بر محکومیت شورای کالسدون در نظر می گرفته، با وجودی که ما می دانیم که او نه شورای کالسدون و نه بیانیه لئو را، بلکه فقط تعلیمات یوتیچس و نسطوریوس را محکوم نمود. ما فکر می کنیم که وابستگی فلاویان دوم به کالسدون انگیزه وی برای نوشتن برعلیه او گردید.

از مطالعه نامه متعصبانه فیلوکسنوس، رساله به حبیب برعلیه آن، و ده مقاله فیلوکسنوس برعلیه حبیب می بینیم که فیلوکسنوس و حبیب یکدیگر را می شناخته اند. حبیب یک راهب ساده سربانی بود، احتمالاً از اهالی پارس، که دانشی اصولی درباره کتاب مقدس، فلسفه و سنت کلیسائی داشت. نظریات مسیح شناسی وی بسیار شبیه مسیح شناسی انطاکیه ای و مسیح شناسی تئودور اهل موپسوستیا، دئودور اهل طرسوس و نسطوریوس و نیز پولس اهل ساموساتا بود. اما مشکل می توان او را منحصرأ یک «نسطوری» یا «کالسدونی» شناسائی نمود. هیچ نظریه ظاهراً گرائی در مسیح شناسی او دیده نمی شود. او همچنین یک بحث کننده دانشمند همانند فیلوکسنوس بوده. ما فکر می کنیم که توضیحات ناکافی درباره تأیید اصول عقیدتی در نامه تعصب گرایانه فیلوکسنوس موجب شد که

در این جا اتحاد بود. ما از توضیحات آنها درمی یابیم که هر دوی آنها جسم مسیح را جسمی واقعی در نظر می گرفتند که قادر به تحمل درد و رنج و مرگ بود در حالی که استفاده از واژه های «تألم ناپذیر، تألم پذیر، غیرعرفانی، عرفانی، فسادناپذیر، فسادپذیر» توسط هر کدام از آنها به گونه ای متفاوت تعبیر می شد. کلمات «تألم پذیر، فسادپذیر و فانی» در رابطه با مسیح، توسط حبیب به معنی توانائی برای درد و رنج و فسادپذیر بودن و مردن انسانی که به توسط کلمه خدا پذیرفته شده بود مورد استفاده قرار می گرفت و فیلوکسنوس آن را به عنوان تألم پذیری، فساد و مرگ اجباری مسیح انسان سوءتعبیر نمود. کلمات «تألم ناپذیری، فسادناپذیری و جاودانگی مسیح که فیلوکسنوس در رابطه با کنومو (اقتوم) پسر خدا و نیز در رابطه با بشریت مسیح به هنگام تحمل درد و رنج، فسادپذیری جسد و جان (تجزیه آن) و مرگ بدون قید و شرط مورد استفاده قرار می داد توسط حبیب در رابطه با بشریت مسیح به عنوان تألم ناپذیری، فسادناپذیری و ابدیت بی قید و شرط آن سوءتعبیر شد. هم فیلوکسنوس و هم حبیب تأیید کردند که در مرگ مسیح پایانی بر موجودیت خدا وجود نداشته.

خوب، پس در چه مورد آنها با یکدیگر اختلاف دارند؟ اختلاف واقعی در برداشتهای متفاوت حبیب و فیلوکسنوس از آموزه تثلیث اقدس بود. در حالی که کلمه کیونو برای هر دو نشان دهنده موجودیتی قاطع بود، برای فیلوکسنوس این موجودیت در معنی عام و هم فردی بود. در این مورد فیلوکسنوس با اپرم، آناناسیوس و سیریل اهل اسکندریه در رابطه با کنومو (اقتوم) همگام است و این تفاوتی بزرگ مابین حبیب و فیلوکسنوس است. حبیب هرگز کنومو (اقتوم) را به صورت فردی در نظر نگرفت بلکه به صورت غیرفردی اما با درعین حال با صفت مشخص قدرت. این موجب شد تا توضیح حبیب درباره تثلیث به شیوه ای مودالیستیک (عقیده وحدت تثلیث) باشد. فیلوکسنوس کنومو را به عنوان فردی مطلق با خصوصیات

به صورت مترادف استفاده نموده اند که به معنی یک انسان با جسمی واقعی، جان و خرد است. هر دوی آنها بر واقعیت بشر بودن مسیح که نکته مرکزی مباحثات بود تأکید گذارده اند. آنها مسیح شناسی ظاهرگرایانه ای نداشتند اما همدیگر را به این موضوع متهم می نمودند. ما در نوشته های هیچ کدام از آنها بدعتها و کفرگوئیهای آریوس، یونومیوس، ماریسون، مانی، والنتینیوس، یوتیچس، آپولیناریس، و باردایسان را نمی بینیم زیرا هر دو، آنها را به عنوان تعالیم غلط رد می نمودند ولی هر کدام سعی داشتند ثابت کنند که دیگری به این کفرگوئیها پای بند است.

در حالی که هر دوی آنها توافق داشتند که بشر بودن مسیح بشریتی واقعی است با نیازهای واقعی بشری ولی تأکید فوق العاده بر روی این نکته از سوی حبیب موجب شد که او به مسیح نسبت دارا بودن دو مرکز خودکفا برای اعمال یا افعال را بدهد، و در حالی که از طریق توضیح متعادل درباره الوهیت و بشریت کلمه تن گرفته خدا، فیلوکسنوس از یکی بودن قاطع موضوع و شناخت هر دو خصوصیت الهی و بشری که در یک کیونوی الوهیت و بشریت در مسیح حضور داشت محافظت به عمل آورد. حبیب و فیلوکسنوس هر دو در این حقیقت توافق دارند که واژه ایتیو (Ityo) به معنی صحیح آن قابل اطلاق فقط به خداست. ولی فیلوکسنوس مشخصاً توضیح داده که کلمه ایتیو را در مورد آفرینش هم مورد استفاده قرار می دهند به این معنی که ایتیو، خلق شده، وجود دارد که از ایتیو (otyو)، خلق نشده - خدا - متفاوت است. این ایده فیلوکسنوس مؤید سنت فلسفی نوشته های پدران کلیسای یونانی است.

محدودیت زمانی یا مکانی یا حرکت خدا به دلیل قادر مطلق بودن او برای هر دو حبیب و فیلوکسنوس غیرقابل درک و تصور بود. هر دوی آنها مسیح را به عنوان یکتا پسر، یکتا خداوند، یکتا مسیح در نظر می گرفتند اما حبیب از گفتن یکتا خدا و یکتا کلمه خودداری کرد زیرا نکته مورد بحث

انطاکیه ای دثودور اهل طرسوس، ثئودور اهل مویسوستیا و نسطوریوس دیده شده. هر دوی آنها و حبیب بر «یکتا پسر» بودن مسیح و نه دو پسر تأکید داشتند. این به ما کمک می کند تا چگونگی این به هم پیوستگی، و نه اتحاد، که پسر داود با پسر خدا داشت در شراکت در «پسر بودن» دومی به توسط اولی، که در سیستمهای مسیح شناسان انطاکیه ای و نیز مسیح شناسی حبیب متداول است، را درک نماییم. این اتحاد وابسته به چهره و فقدان اتحاد کیونو و کنومو (اقنوم) در این جا سؤال مربوط به نجات را مطرح می نماید. چه کسی آن را به وجود آورد؟ اگر به توسط اعمال بشری یک انسان به وجود آمده پس هیچ کس نجات نیافته. مشکل درک راز اتحاد خدا با کیونوی بشری در یک بشر کامل شدن بدون تغییر به کیونوی خدا، آنها را به این راه حل «آسان تر» هدایت کرد. فیلوکسنوس در عین حال که این را رازی غیرقابل درک برای ذهن بشر می دانست، بر موضوع تن گیری پسر خدا، یکی از سه اقنوم تثلیث اقدس که بشریت خود را با الوهیت خود متحد ساخت تا یک گردد، تأکید داشت.

اختلاف مابین حبیب و فیلوکسنوس در این جا در این است که در نظر اولی در مسیح دو شخص وجود دارد در حالی که در نظر دومی فاعل تمام اعمال، چه الهی و چه بشری پسر تن گرفته خداست که منشاء ویژگیهای الهی و هم بشری خود است که در اتحادی واقعی آشکار می شود و به یک، و همان کیونو و اقنوم تن گرفته منجر می گردد. کیونوی متحد از الوهیت و بشریت کلمه تن گرفته خدا که ویژگیهای الهی - بشری را با هم متحد ساخته است، نه به صورت خاص بلکه عام وجود داشته یا بیان گردیده. بنابراین فیلوکسنوس می توانست وقایعی همانند تولد، رشد، نیازها، درد و رنج ها و مرگ را به تنها پسر تن گرفته خدا نسبت دهد. فقدان نظری این چنین حتی موجب شد تا حبیب از نامیدن باکره مقدس، مریم، به عنوان مادر خدا خودداری نماید. کوتاهی در تشخیص واقعیت یکی بودن فاعل تمام اعمال

خاص و متمایز توضیح داد. این توضیح به او کمک کرد تا تثلیث را به پیروزی از پدران اسکندریه ای و کیدوکیه ای به عنوان «یک کیونو در سه اقنوم و سه اقنوم در یک کیونو» بیان کند.

برای مسیح شناسی صحیح یک الهیات صحیح تثلیثی ضروری است. درک فوق در حبیب در رابطه با «اقنوم» مانع از پذیرفتن یک نزول شخصی پسر خدا به صورت تن گرفته گردید. فیلوکسنوس این مشکل حبیب را درک می کرد و بر عقیده کلی نزول شخصی اقنوم پسر خدا در تن گیری خداوند اصرار داشت. چون حبیب سه، پدر، پسر و روح القدس را به عنوان سه اقنوم درک نمی کرد، موجودیت شخصی به معنی موجودیت قطعی به عقیده او «کیونوی الهی» خدا بود. بنابراین در سیستم فکری حبیب نزول خدا یک نزول شخصی نیست بلکه کیونوی ابدی (اقنوم ابدی) انسانی را انتخاب کرد و در او ساکن شد. آیا این یک ساکن شدن شخصی است؟ توضیح حبیب واضح نیست. اما چون بر موجودیت مسیح در دو کیونو و در دو اقنوم، در آن انسان انتخاب شده اصرار می ورزد، او دو فردیت را در مسیح می پذیرد.

در توضیح حبیب این نوع از سکونت گزیدن از دو خصوصیت متمایز رفتاری ناشی می شود که گاهی به تنهایی و گاه مشترکاً عمل می کنند. به دلیل این «اتحاد» مسیح را با القابی همانند، یکتا پسر، یکتا عیسی، یکتا خداوند، یکتا جلال، یکتا پرستش نامیده اند اما نه یکتا کیونو، یکتا اقنوم، یکتا خدا یا یکتا کلمه. تمام اعمال مسیح از بدو تولد او تا لحظه مرگ توسط حبیب به طور جداگانه مابین دو کیونو یا دو اقنوم قرار می گیرد. این قسمت واقعاً ضعیف مسیح شناسی اوست زیرا که فاقد یکی بودن در موضوع اعمال مسیح، نکته اساسی در مبحث نجات و رستگاری، می باشد.

همین تأکید بر دوگانگی عملکرد در یک مسیح در آثار مسیح شناسان

اتحاد نه الوهیت به بشریت تغییر یافت و نه بشریت او به الوهیتش مبدل گردید. او با پدر خود در الوهیتش بار-کیونو (bar-kyono) است و با ما در بشریتش بار-کیونو می باشد. شیوه این اتحاد یک راز غیرقابل بیان است که فقط برای خدا آشکار می باشد اما از طریق ایمان توسط ما نیز شناخته شده است. بنابراین «ایمان» و «راز» جای مهم خود را در مسیح شناسی فیلوکسنوس یافته اند. در این کیونوی متحد الوهیت و بشریت یکتا کلمه تن گرفته ویژگیهای الهی و بشری وی با هم متحد شده اند تا برای یکتا اقنوم تن گرفته که به منشاء هر دو آنها تبدیل گردید در هر چیز مشترک شوند.

مسیح پس از تن گیری دیگر در «دو کیونو» وجود ندارد بلکه در «یک کیونوی تن گرفته» به دلیل اتحاد. چون برای فیلوکسنوس «یک کیونو» به معنی «یک موجودیت فردی و قاطع» بود او بدین سبب از عبارت «یک کیونوی تن گرفته» استفاده نمود تا بتواند از چارچوب فکری دو موجودیت قاطع یا دو فاعل در یک مسیح اجتناب نماید. در معنی این همان «یک ذات تن گرفته خدای کلمه» بود که بزرگترین دستوالعمل مسیح شناسی سیریل می باشد.

ما در می یابیم که چون از عبارت «به صورت بشری طبیعی یا به صورت طبیعی» به معنی طبیعت بشر سقوط کرده توسط فیلوکسنوس استفاده شده، ولادت، رشد، اعمال و مرگ پسر تن گرفته توسط او به عنوان «به صورت طبیعی» یا «به صورت بشری طبیعی» برداشت نمی شود. برحسب او در این مفهوم تمام اعمال طبیعت بشر سقوط کرده اجباراً با شهوت مخلوط است و در این زمینه با گریگوری اهل نیسا موافق است. فیلوکسنوس در عین حال تأیید می کند که ولادت، رشد، نیازها، درد و رنج و مرگ مسیح در ویژگیهایشان واقعاً انسانی هستند، در مفهوم یک طبیعت خالص بشری، بدون کاستیهایش از گناه. برای این منظور او از عبارات «برحسب کیونوی

در مسیح، اشتباه حقیقی حبیب است. برحسب فیلوکسنوس بشریت پسر تن گرفته خدا به او کمک کرد تا نجات نژاد بشر را به دست آورد. این سنت مسیح شناسی قدیسن و پدران کلیساست. مرگ شخصی یک انسان برداشته شده توسط خدا موجب نجات خود او خواهد شد. نیت و نگرانی حبیب برای مبحث نجات و رستگاری قابل تمجید است و ما متأسفیم که او در هدف خود شکست خورد، زیرا شیوه غلطی برای درک اعمال نجات بخش مسیح انتخاب کرده بود. حبیب با وجودی که مسیح شناسان انطاکیه ای همانند دئودور اهل طرسوس، تئودور اهل مویسوستیا و نسطوریوس را نه ستایش و نه انکار کرد مسیح شناسی مشابهی با آنها داشت.

خوب، حالا درباره مسیح شناسی فیلوکسنوس چه می توانیم بگوئیم؟ مسیح شناسی فیلوکسنوس رابطه نزدیکی با الهیات تثلیثی او دارد. تأکید اصلی مسیح شناسی بر یکی بودن و مشابه بودن موضوع تدبیر تن گیری خداست که در تن گیری پسر خدا به وقوع پیوست. جای این اقنوم پسر خدا در تثلیث اقدس به عنوان یکی از اقنوم تثلیث اقدس و نزول او، ایده های سن تی هستند که در نوشته های پدران اولیه کلیسا که در مقاله های فیلوکسنوس برعلیه حبیب به طور تلفیقی تکامل یافته اند، یافت می شوند. او یک «الهیات (تبدیل) شدن» را به وجود آورد که «پسر خدا» را که بشر می شود با تبدیل شدن افراد روحانی یا فرزندان خدا توسط مسیحیان تعمیم یافته و با نمونه های بسیار دیگر مقایسه می کند. «الهیات (تبدیل) شدن» مرکز دینامیک دیدگاههای مسیح شناسی اوست در مورد تولد انسان، رشد، اعمال، نیازها، درد و رنجها، مرگ و رستاخیز پسر تن گرفته خدا.

کلمه کامل خدا بشر کامل می شود با جسمی واقعی که با جان و ذهنی منطقی عطا شده. او بشریت کیونوی ما را با خود متحد ساخت. در این

تأییدات آموزه‌ای شوراهاى نیقیه، قسطنطنیه و افسس اساس اقتدار ایمان فیلوکسنوس هستند. اعتراض اصلی فیلوکسنوس بر علیه شورای کالسدون با وجودی که در «ده مقاله بر علیه حبیب» یافت نمی‌شود در آثار بعدی او متمرکز است بر عبارت «در دو ذات» در توضیح ایمان (شورای) کالسدون. اما هم کالسدون و هم فیلوکسنوس نسطوریانیم و یوتیچیانیم را آن طور که برای آنها معلوم بوده محکوم کرده‌اند. بنابراین از یک مطالعه دقیق واژه نگاری تعریف ایمان در (شورای) کالسدون و مقایسه آن با مسیح‌شناسی فیلوکسنوس می‌توانیم بگوئیم که پایه و اساس ایمان در تعریف کالسدونی و مسیح‌شناسی فیلوکسنوس یکی هستند، زیرا در مسیح‌شناسی نوشته‌های پدران اولیه کلیسا تا زمان (شورای) کالسدون هم وجود داشته. پس چگونه می‌شود توضیح داد که جمله جدیداً اضافه شده «مسیح در دو طبیعت بر ما آشکار شد» تداعی کننده دو مرکز عمل نیست؟ فیلوکسنوس عبارت «در دو ذات (یا طبیعت)» را در تعریف کالسدون رد کرد زیرا در نوشته‌های پدران اولیه هم وجود نداشت.

تأثیر مسیح‌شناسی فیلوکسنوس در سنت غیر-کالسدونی کلیسا، مخصوصاً در کلیسای ارتدکس سریانی قابل توجه است. سوروس اهل انطاکیه، معاصر و همکار او همین سنت مسیح‌شناسی را بسط داد اما با استفاده از نگرشی عاقلانه. یعقوب سروق، هم عصر آنها نیز نظریات مسیح‌شناسی مشابهی داشت. عبارت «یک کیونو یا اقنوم تن گرفته» در نوشته‌های هر دوی آنها دیده شده است. «یک ذات متحد» در سیستم فیلوکسنوس همان «یک ذات مرکب» در سیستم سوروس است زیرا هر دو عبارت نشان دهنده مسیح به عنوان «یک اقنوم تن گرفته از الوهیت و بشریت» می‌باشد. الهیدانان بعدی در سنت غیر-کالسدونی، مخصوصاً در کلیسای ارتدکس سریانی همانند یعقوب اهل ادسا، موشه بار کفا، میکائیل اهل سریان، دیونیسوس، بار هیبرو، بار صلیبی از متدهای هم فیلوکسنوس

بشری، از کیونوی بشری فراتر رفته، کیونوی بشری داوطلبانه و معجزه‌آسا» استفاده می‌کند. این نشان دهنده پیشرفتی مهم در مسیح‌شناسی اوست. تکامل و توضیح بیشتر این واژه‌ها را می‌توان در «تفسیری بر متی - لوقا» ی او و نیز در «نامه به راهبان صومعه سنون» یافت.

پیشرفت تحسین‌آمیز دیگر در مسیح‌شناسی او در عقیده کلی و در مورد «مرگ داوطلبانه و زنده» پسر تن گرفته خداست که ما آن را تقریباً در تمام نوشته‌های مسیح‌شناسی او می‌یابیم. مسیح، ولادت یافته «فراتر از کیونوی بشری» از باکره مقدس مریم، در بشریت خود از فناپذیری و فساد اجباری جسم آزاد بود. جدائی جسم از جان که هر دو را بدون حیات می‌سازد، تأثیرات بعدی گناه آدم است که به عنوان کاستیها به «بشریت حقیقی» اضافه شده. بنابراین مرگی که او اجابت فرمود، که با فساد جسم وی همراه می‌بود مرگ شخصی او نبود، بلکه مرگ تمام نژاد بشری که او به توسط بشریت خود جزئی از آن شد. در این مرگ داوطلبانه برای دیگران جسم و روح او جدا شدند و به حیات دنیوی او پایان دادند، در حالی که هر دو آنها به توسط کلمه زنده خدا که آن جسم و روح به او تعلق داشتند زنده ماندند. توضیح بسیار عالی مسیح‌شناسی از این نوع را می‌توانیم از شروع نامه اول او به راهبان تلدا ملاحظه کنیم.

شیوه خاص فیلوکسنوس در تعمق بر یکی بودن کیونو، کنومو و پارسوپو (parsopo) (چهره) در مسیح حائز اهمیت است. به این دلیل او تأییدات ذیل را به عمل آورد. «در یکتا کنوموی مجسم شده پسر خدا»: هر چیز انسان از آن خداست و هر چیز خدا از آن انسان، ویژگیهای خاص الوهیت و بشریت در همه چیز متداول شد، تمام صفات پسر خدا را می‌توان از پسر انسان نیز دانست و برعکس. در این شیوه پسر انسان از آسمان نزول کرد و پسر خدا از نسل داود است، بشریت او از الوهیت اوست و الوهیت او از بشریتش، pagronuto از ruhonuto است و Pagrono.

ضمیمه

۱- فیلوکسنوس
درباره سکونت گزینی روح القدس

رساله ای توسط مار فیلوکسنوس متبارک در پاسخ به شخصی که از او سؤال کرده بود که «آیا هنگامی که شخص گناه می کند روح القدس از او جدا می شود و هنگامی که توبه می کند دوباره به او بازمی گردد؟».

ما باید به سؤالاتی از این قبیل پاسخ دهیم و نه بر عقیده خودمان، بلکه بر تعلیمات کتب مقدسه تکیه کنیم. زیرا در آن جا راه حل هر مشکلی که در ایمان واقعی مطرح شده باشد پیدا خواهد شد. به علاوه ما نباید هر سؤالی را که به ذهنمان می آید برای یکدیگر (فقط) مطرح کنیم، بلکه فقط آن سؤالاتی که پرسیدن آنها بجاست، و طرح آنها سودمند است. زیرا هدف یک شاگرد از طرح این سؤال چیست؟ آیا روح القدس از انسان هنگامی که او گناه می کند دور می شود و در هنگام توبه دوباره به او بازمی گردد؟ اگر این طور نیست چگونه فرد می تواند گناه نکند؟ و اگر اتفاقاً مرتکب گناه شد چگونه می تواند فوراً برای آن گناه احساس انزار نموده توبه نماید؟

اینک سؤالات زیرکانه بسیاری وجود دارند که شخص می تواند درباره این که چگونه می تواند گناه نکند مطرح نماید، و همان قدر هم تله هائی که توسط شیطان پهن شده اند موجب می شوند که ما مرتکب گناه شویم، چون هدف اولیه شیطان به دام انداختن ماست. و هنگامی که این کار را

و هم سوروس پیروی نمودند. مطالعه دقیق متون نیایشی کلیسای ارتدکس سریانی به ما نشان می دهد که دیدگاههای مذهبی فیلوکسنوس و سوروس تا چه اندازه در رابطه با هم راز تخلیث اقدس و هم تن گیری پسر خدا مورد استفاده قرار گرفته اند، نهایتاً در این جا ما نگران وحدت کلیسا هستیم. بیش از پانزده قرن است که کلیساهائی که شورای کالسدون را پذیرفته یا مردود دانسته اند از مشارکت در شام خداوند با یکدیگر جدا بوده اند، با وجودی که هر دو آنها همان ایمان به مسیح را حفظ نموده اند. حقایق تاریخی و اختلاف در بیان اصطلاحات و نه اختلافات واقعی در مسیح شناسی آنها را دور از یکدیگر نگاه داشته است. به این واقعیت توسط پاپ ژان پل دوم، پاتریارک - پاپ شنودا (Shenouda) و پاتریارک ایگناتیوس یعقوب سوم (Ignatius Jacob III) در بیانیه های متقابل آنها تأکید و توافق شده. ما آگاه هستیم که استفاده از اصطلاحات درست برای بیان روشن ایمان صحیح لازم است. بررسی مسیح شناسی فیلوکسنوس به نظر ما دستورالعملی را پیشنهاد می کند که «مسیح به ما در یک ذات متحد از الوهیت او و بشریت او شناسانده شد» به جای این که «مسیح به ما در دو ذات شناسانده شد» و این همزمان می تواند هر دو طرف را مجاب سازد و به آنها کمک کند که اتحاد عمیق در ایمان به یکی بودن مسیح و نجاتی که او به وسیله بشریت خود به دست آورد را کشف کنند. ما امیدواریم که روح القدس ما را در یک ایمان که بر پسر تن گرفته خداست، متحد سازد.

* * *

گناه ورزد این واقعیت که بر علیه پدر خود گناه کرده موجب نخواهد شد که پدرش او را فرزند خود نخواند زیرا هرچقدر هم که فرزند گناه کند و خطا ورزد، لقب پرافتخار «فرزندی» را از بین نمی برد به شرطی که پدرش نخواهد او را از ارث محروم سازد.

همین طور هم بود در رابطه با آن پسر جوان تر که ولخرجی کرد و ثروت پدر خود را در میان فاحشه ها پراکنده ساخت (لو ۱۵: ۱)، و با وجود تمام اینها لقب پرافتخار فرزند را که به او تعلق داشت از دست نداد. بلکه در حالی که پدر خود را مردود دانسته و هنوز در سرزمین اسارت بود، به یاد خود آورد که خادمین مزدوری در همین لحظه در منزل پدر او هستند و بیش از کفایت نان برای خوردن دارند، در حالی که او در این جا از گرسنگی در حال تلف شدن بود (لو ۱۷: ۱۵). و در حالی که او با وجودی که هنوز یک گناهکار بود، و نیز با وجودی که بیش از آن گناه کرده و با اعمال سوء تمام میراثی را که از پدرش دریافت داشته بر باد داده بود، هنوز هم خدا را «پدر» خود می خواند. و این نشان دهنده این مسئله است که فیض روح القدس به او این اقتدار را داده بود که خدا را «پدر» بخواند، و از او جدا نشده بود.

در واقع، ما کاملاً ناتوان از این هستیم که این خطاب را به کار بریم و خدا را «پدر» بخوانیم، مگر از طریق اقتداری که روح القدس که در ما ساکن است به ما می دهد، زیرا کاملاً آشکار است که آنهایی که هنوز به توسط تولد دوباره و مقدس از طریق تعمید فرزند خدا نشده اند مجاز به استفاده از این واژه نیستند، و اجازه ندارند بگویند «ای پدر ما، که در آسمانی، نام تو مقدس باد». زیرا روح القدس هنوز در آنها ساکن نیست تا این اقتدار را به آنها بدهد، و بر همه آنها روشن است، هنگامی که به رازهای مقدس نزدیک می شوند، تازه تعمید یافتگان همگی این نیایش را با اطمینان تکرار می کنند، بر حسب سنتی که به وسیله خداوند ما به آنها

کرد شیوه هائی جدیدی طراحی می کند که مانع شود از اسارت او بگریزیم، و همان گونه که ایده گرفتار شدن ما و سپس آزاد نشدن ما هنگامی که به دام افتادیم، هر دو از اهداف دشمن ما هستند به همین گونه نیز ایده گناه نکردن و این که پس از این که گناه کردیم توبه کنیم، هر دو برای فیض سریع سودمند هستند.

من به اختصار به این مسئله که آیا روح القدس هنگامی که ما مرتکب گناه می شویم از ما دور می شود یا نه رجوع می کنم، برای استفاده آنهایی که در این مورد بحث کرده اند، و یا هر کسی که احتیاج دارد در این باره اطلاعاتی داشته باشد.

در زمان تعمید ما از طریق فیض خدا روح القدس را از آبهای تعمید دریافت کرده ایم، اما هدف از دریافت آن این نبوده که بعضی وقتها پیش ما بماند و بعضی وقتها ما را ترک کند بلکه این که ما معابدی باشیم برای او، و این که او در ما به طور دائم ساکن شود، چنان که پولس می گوید: شما هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است (۱- قرن ۳: ۱۶) و نیز، آیا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در درون شماست، که از خدا یافته اید؟ زیرا که به قیمتی خریده شده اید، پس خدا را به بدن و روح خود تمجید نمایید، که به خدا تعلق دارد (۱- قرن ۶: ۱۹-۲۰).

بنابراین اگر شما معبدها و مذبحهای خدا هستید، به دلیل روح القدسی که در درون ما ساکن است، پس هیچ گناهی، توسط اعمال یا افکار، نمی تواند معبد خدا را ویران کند. زیرا گناهی که به توسط هر عملی صورت گرفته باشد کاملاً از انکار خدا متفاوت است. در این صورت اگر ما در عمل گناه کنیم، ایمانمان به خدا متزلزل نمی شود، و ما به این طریق فرزند خواندگی خود را به خدا از دست نمی دهیم، همان گونه که در مورد فرزند طبیعی صدق می کند، که هرچقدر هم خطا کند و بر علیه پدر خود

تقدیم می کند می باید ابتدا برای خودش قربانیها تقدیم کند (عبر ۷:۲۷). این بدان دلیل است که آشکار شده که او خود ملزم به گناه است و به کفاره گناهان بتوسط تقدیم قربانی نیاز دارد.

همچنان که شریعت قبلی موسی می گوید، هر کاهنی که قربانیها به خدا تقدیم می کند قبل از هر چیز آن را برای خود تقدیم می کند و پس از آن برای قوم، همین گونه هم در احکام و قواعد عهد جدید، به خوبی شناخته شده است که همه کاهنان قبل از هر چیز «قربانی معقولی» به خدا تقدیم می کنند (روم ۱:۱۲) ابتدا برای خودش، و سپس برای ایمانداران: کشیش در نیایش خود ابتدا برای بخشش گناهان و پاکی روح و جسم خود از افکار و اعمال گناه آلود استغاثه می کند. او این نیایشها را بر طبق میزان پاکی روح خود به خدا تقدیم می دارد. و پس از این که قربانی الهی را به انجام رسانیده و برگزاری رازهای مقدس را با نزول روح القدس همراه نمود، نان و جام مقدس را به دیگران تقسیم نمی کند مگر این که خود او آن را دریافت کرده باشد زیرا که به آن نیازمند است. و بنابراین او در حضور کلیسا اعلام می نماید که او نان و جام را قبل از همه دریافت کرده تا توسط آن بتواند کفاره گناهان را دریافت نماید. و فقط پس از این است که او آن را به دیگران توزیع می کند تا نیایشی را که قبلاً تقدیم نموده، ابتدا برای خود و سپس برای جماعت به مرحله عمل گذارده شود. زیرا اگر نیایش را ابتدا برای خود تقدیم نکرده باشد نخواهد توانست به عنوان اولین نفر به مشارکت نزدیک شود. بنابراین تقدیمی او دلالت بر این دارد که او یک گناهکار است و به عنوان یک گناهکار نان و جام مقدس را برمی دارد تا به وسیله آن کفاره گناهان خود را بیابد. و بدین گونه او آن را به هر کسی که در چنین شرایطی قرار دارد می دهد.

به همین دلیل او وقتی که رازهای مقدس را بین آنها تقسیم می کند، بانگ برمی آورد «جسم خدا برای آموزش گناهان، و خون پسر خدا برای

داده شده، و سپس به سوی رازهای مقدس پیش می روند. همچنین آشکار است که ما همه به نحوی مرتکب گناه شده ایم، کوچک یا بزرگ، در فکر و در عمل، و هیچ کس در میان ما نیست که به گناهی ملزم نباشد. پس اگر همه ما ملزم به گناه هستیم و روح القدس می باید از همه دور شده باشد، حال چگونه این گستاخی را داریم که هنگامی که به رازهای مقدس نزدیک می شویم فریاد برآوریم «ای پدر ما، که در آسمانی»؟ زیرا اگر روح القدس ما را ترک کرده به این دلیل که گناه کرده ایم، پس با چه اقتداری ما خدا را «پدر» می خوانیم؟ و اگر ما این کار را می کنیم و در خود روح خدا را نداریم که به ما اجازه چنین کاری را بدهد، این کار ما یک تبهکاری عظیم و طغیان بر ضد خداست، و ما به شباهت مردانی درآمده ایم که برج بابل را بنا نهادند (پیدا ۹:۱۱)، تا به آسمان بالا روند و یا کسی که با گستاخی خود را خدا نامید (دان ۳) و می خواست برای خود افتخاری کسب کند که به او داده نشده بود، که در نتیجه این عمل افتخاری را که هم داشت از دست داد.

اما در واقع ایماندارانی که در زمان برگزاری رازهای مقدس خدا را «پدر» می خوانند این کار را سرخود نمی کند، بلکه کشیشی که پیش روی جماعت ایستاده به آنها اجازه می دهد که این را بگویند. و اگر مشخص می شد که روح القدس کسانی را که گناه می کنند ترک می کند حتی کشیش هم این اقتدار را نمی داشت که خدا را «پدر» بخواند تا چه رسد به این که اجازه دهد دیگران این را بگویند. زیرا هیچ کدام از ما، کشیش یا مردم عادی، در موقعیتی نیستیم که امیدوار باشیم کاملاً از گناه به دور هستیم، اگر آنچه که پولس می گوید درست است: فقط یک کاهن اعظم وجود دارد، یعنی عیسی مسیح، که بدون شرارت یا لکه است، که کاملاً از گناهان آزاد است، و متعال در بالای آسمانها (عبر ۷:۲۶)، و در جای دیگر باز هم می گوید: هر کاهن اعظمی که می ایستد و برای گناهان مردم قربانی

آن تعمید می یابیم، و چربی روغنی که با آن تدهین می یابیم پس از مرگ ما با ما باقی نمی ماند، اما روح القدس که از طریق روغن و آب با جان و جسم ما عجین شده، در ما باقی می ماند، هم در این حیات و هم پس از مرگ ما. زیرا او تعمید حقیقی ماست و به این دلیل ما همیشه تعمید یافته باقی می مانیم، زیرا روح القدس همیشه در درون ماست، و هیچ گناهی نمی تواند ما را از تعمیدمان محروم سازد. نه زنا، نه دزدی، نه خیانت در زناشوئی، نه شهادت دروغ و یا هیچ عملی از این قبیل: فقط انکار خدا و هم نشینی با شیاطین می تواند این را به انجام رساند، چون که در چنین مواردی روح القدس واقعاً از ما جدا می شود، زیرا او در جایی که شیاطین سکونت کرده اند باقی نمی ماند. زیرا که چه رفاقتی مسیح با شیاطین دارد و یا ایماندار با بی ایمان، یا معبد خدا یا (معبد) شیطان؟ (۲-قرن ۶: ۱۴).

اگر در آن صورت به ما اجازه داده شود بگوئیم که روح القدس نفسی را که او را در موقع تعمید دریافت کرده ترک می کند، آن وقت در نتیجه این گناهان است که او ترک می کند، یعنی این که بگوئیم، او با توجه به این تباهی ترک می کند. زیرا صحیح نیست که چنین مسائلی را فقط «گناهان» بنامیم، انکار خدا فقط یک گناه نیست بلکه همچنین شورشی علنی است برضد سلطنت او، این حالتی از دشمنی است که جنگی علنی را بر علیه او آغاز می کند.

به هر حال هرچقدر هم که اهالی شهرها یا ساکنان روستاهایی که تحت سلطه امپراتوری هستند، خطا کرده و از قوانین او تجاوز کنند، آشکارا یا در نهان، به شرطی که مجسمه های امپراتور شکسته نشود و تصاویر او نیز سوزانده نشود، این شورش نخواهد بود، اما اگر این در نتیجه اغتشاش مابین سکنه روی دهد، در آن صورت داوران مسئله را اصلاح خواهند کرد و محرکین را به جزای مرگ خواهند رسانید. و اگر اتفاق افتد که ظالمی یاغی در شهری پیدا شود و مردم شهر یا ناحیه با او سر به شورش بردارند و

کفاره خطایا» و با این کلمات به یاد می آورد که خداوند ما به شاگردانش چه گفت هنگامی که رازهای مقدس را بین آنها تقسیم می کرد: «این است بدن من که برای شما پاره می شود به جهت آمرزش گناهان، و این است خون من که برای بخشایش گناهان شما ریخته می شود» (مت ۲۶: ۲۶ تا ۲۸). بنابراین هنگامی که به رازهای مقدس نجات دهنده خود نزدیک می شویم، به عنوان گناهکاران نیازمند نزدیک می آئیم، زیرا که نیازی برای دارو جز به هنگام بیماری نیست، یا به شفا جز هنگامی که شخصی بیمار باشد. زیرا «نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند» (مت ۹: ۱۲). آشکار است که هر کسی که به رازهای مقدس نزدیک می شود آنها را برای بخشایش گناهان دریافت می کند، خواه کشیش باشد خواه ایماندار عادی. و اگر روح القدس در ما نیست به این دلیل گناهکار هستیم، پس با چه اقتداری کشیش از روح استغاثه می کند و یا جماعت به رازهای مقدس نزدیک می شوند؟

نکته دیگر این که، اگر روح القدس در درون ما حضور ندارد، در آن صورت تعمید در ما مؤثر نیست. و ما چگونه می توانیم به نان و جام مقدس نزدیک شویم بدون این که تعمید یافته باشیم؟ زیرا آشکار است که اگر روح القدس هرگاه که ما مرتکب گناه شویم ما را ترک کند تعمید هم از ما دور خواهد شد، زیرا تعمید ما با روح القدس است. هنگامی که خداوند به شاگردانش فرمود که یحیی با آب تعمید می داد، اما شما پس از مدتی کوتاه با روح القدس تعمید خواهید یافت (اع ۱: ۵) او درباره روح القدس صحبت می کرد که بر شاگردان در اطاق بالا به صورت زبانه های آتش نزول کرد. این نزول روح القدس را او «تعمید» می نامد چون که تعمید رسولان آن زمان فقط به توسط روح القدس بود، و آنها قبلاً توسط یحیی در آب تعمید یافته بودند.

همین طور هم در مورد ما که تعمید یافته ایم می باشد: خیسی آبی که در

امروزه، اگر یک کافر تعمید نیافته یا یک سامری به تعمید مقدس نزدیک شود، حتی اگر از رفتار بد گذشته خود توبه نکرده باشد، همین واقعیت که او شیطان را انکار کرده و به مسیح اعتراف نموده، او را در شمار عادلین قرار می دهد و جزو قلمرو ملکوت مسیح می گرداند. او به این دلیل که شیطان را انکار می کند و خدا را اقرار می نماید به تعمید می آید و روح القدس را دریافت می کند، نه به خاطر اعمالی که او خود انجام داده. چگونه می تواند این صورت بگیرد، بجز در نتیجه ایمان آنها به خدا فقط، با توجه به این که آنها در گذشته خودشان را در هر شرارتی درگیر ساخته بودند؟ در آن صورت، اگر این تنها در نتیجه ایمان آنها به خدا و تعمیدشان در نام اوست که روح القدس را دریافت می کنند، پس آشکار است که تنها از طریق انکار نام او و همدمی با قدرتهای شیطانی است که روح القدس ما را ترک می کند، زیرا او راضی به ماندن در جایی نیست که اقتدار وی موثر نباشد، یعنی در شخصی که او را انکار کرده است. زیرا او راضی به زندگی در مملکتی بیگانه به عنوان یک شهروند موقت نیست.

فرض کنیم کسی مخالفت کند و بگوید که روح القدس در نتیجه گناهان دیگر هم ما را ترک می کند و هنگامی که از آنها توبه می کنیم دوباره بازمی گردد. اگر او ما را ترک می کند پس چه کسی است که در ما کار می کند تا این که ما از گناهان خودمان توبه کنیم؟ توبه بدون روح القدس اتفاق نمی افتد، و آن همراه است با روزه و شب زنده داری، با خیرات و نیایش، با پریشانی نفس و اشک ریختن مداوم و ناله های غیرقابل بیان، که همه اینها نتیجه فعالیت روح القدس است، چنان که پولس گفته است «زیرا آنچه نیایش کنیم به طوری که می باید نمی دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می کند به ناله هائی که غیرقابل بیان هستند. او که تفحص کننده دلهاست فکر روح را می داند زیرا که او برای مقدسین بر حسب اراده خدا شفاعت می کند». (روم ۸: ۲۶-۲۷). تو می بینی که تمام نیکوئیها

تمام مجسمه ها و نقاشیهای امپراتور- که حضور سمبولیک او نشانه ای از اقتدار او بر آن ناحیه یا شهر است- را شکسته و خرد کنند به توسط این عمل آنها اقتدار امپراتور را بر آن شهر رد کرده و به وضوح نشان داده اند که بر علیه او دست به شورش زده اند. آشکارا این وضعیت مشابه وضعیت آنهایی است که پس از اقرار به ایمان در تعمید، چه با قربانی کردن برای موجودات شیطانی، یا همراهی کردن با جماعتی که جادوگری می نمایند خدا را نفی می کنند. زیرا که آنها قدرت امپراتور قبلی خود را انکار نموده و به ظالمی بیگانه سرسپرده اند، و به این دلیل روح القدسی که آنها در تعمید دریافت نموده اند، از آنها جدا می شود- همان گونه که دولت امپراتوری و قوانین آن از چنین شهری که در آن ظالمی سرکش جدیداً مستقر گشته، دور می شود.

این که آنچه که ما گفتیم حقیقت دارد را می توان از نقطه نظر مخالف آن دریافت. در میان کفار که بت پرستی می کنند و در میان فیلسوفان که نامی برای خودشان در میان یونانیها درست کرده اند، فضائل مخلتفی یافت می شود. در بعضی موارد، عدالت و در بعضی دیگر درستی و امانت، و افرادی نیز شهوت جسمانی را شکست داده یا عشق به پول را مذمت می نمایند. اما تمام این چیزها که در آنها یافت می شد توسط شیطان، که آنها در غیر این موارد او را خدمت می نمودند رد شده بودند. حال آن که شیطان هیچ اشتیاقی ندارد که کسی از خادمین او به فضیلتی خوب معروف شوند، با وجود این، این مردان به خاطر این فضائل شورشی بر علیه او محسوب نشدند و نمی توان گفت که آنها شیطان را انکار کرده و خدا را اقرار نمودند، به سادگی به این دلیل که آنها این فضائل را دارا هستند. بلکه بیشتر، با وجود این فضائل که در آنها یافت می شد، آنها هنوز هم به عنوان کفار و پرستندگان موجودات شیطانی توصیف می شوند، زیرا آنها در واقع شیطان را انکار نکرده و خدا را اعتراف نموده اند.

نظاره گر هستند، هر کدام ما را در جهت تمایل اراده خودمان ترغیب می‌کند. همان‌گونه که فیض روح القدس که ما از طریق آب دریافت کرده ایم، در ما وجود دارد هنگامی که ما گناه می‌کنیم - هرچقدر هم که یک فرد تعمید یافته زیاد گناه کند، تعمید او از بین نمی‌رود و او هنوز هم تعمید یافته است - اراده ما را از انجام گناه منع نمی‌کند، بلکه به سادگی برضد ما خشمگین شده و در نهان ما را توبیخ می‌نماید هنگامی که می‌بیند ما متمایل به گناه هستیم. و اگر ذهن می‌داند که چگونه آن توبیخ را بپذیرد و اگر تعمق شخص رضایت بر قبول اخطار می‌دهد، در آن صورت از گناه دوری می‌کند و فیض بلافاصله درخشش یافته منور می‌گرداند، و ذهن را با شادی و خشنودی پرمی‌سازد.

این اتفاقی است که در حالت عادی برای آنهایی که بر گناه در زمان مبارزه با آن غالب می‌شوند روی می‌دهد. اما اگر تعمق یک شخص به روح القدس درونی شنوائی ندارد، بلکه گناه را مؤثر می‌گرداند و خانه نفس بلافاصله تاریک می‌شود، و با دود پریشانی تیره می‌گردد، و با غم و پشیمانی مملو می‌شود، و چهره نفس با شرم پوشیده می‌گردد همان‌طور که نوشته شده «روح القدس غمگین شده و چهره خود را از نفس برمی‌گرداند».

پولس این را در ذهن داشت هنگامی که نصیحت ذیل را می‌داد: روح القدس را که با او تا روز رستگاری مختوم شده اید غمگین نسازید (افس ۴: ۳۰). شما شنیده اید که چگونه پولس به ما در دو مورد دستور می‌دهد: روح القدس هنگامی که ما گناه می‌کنیم هنوز در ماست و به خاطر گناه ما محزون می‌شود. او می‌گوید: «روح القدس خدا را که در درون شماست محزون مسازید». پس او در درون ماست و به ما اخطار می‌کند که گناه نورزیم و او را غمگین نسازیم مبادا کار پنهان نفس خودمان را پایمال کنیم، چنان که پولس در جایی دیگر می‌گوید «روح را خاموش

که ما را ترغیب به توبه می‌کند در نتیجه فعالیت روح القدس، و نیایش پاک است که تمام این ترغیبهای نیکو را که در درون نفس ما در نتیجه فعالیت روح القدس به وجود می‌آید به کمال می‌رساند. او نیز به طرز مخفی ما را در یادآوری از گناهانمان به ناله برمی‌انگیزد.

اگر روح القدس در لحظه‌ای که گناه کردیم ما را ترک می‌کرد، پس چه کسی چنین احساساتی را در ما بیدار می‌کند؟ شاید تو بگویی که این اراده خود ماست. اما چه کسی اراده ما را تحریک به نیکوئی می‌نماید، و چه کسی به آن کمک می‌کند تا آن نیکوئی را انجام دهد؟ آیا روح القدس نیست؟ آیا نمی‌شنوی که پولس چه می‌گوید: خدا در درون شما هم اراده را تحریک می‌کند و هم شما را به کار وامی‌دارد؟ (فیل ۲: ۱۳). تو می‌بینی که این اوست که اراده ما را تحریک می‌کند، به سوی نیکوئی، و این اوست که اراده ما را به اجرا در می‌آورد.

تو ممکن است مخالفت کنی و بگویی که در آن صورت دیگر اراده آزاد وجود ندارد. در واقع اراده آزاد وجود دارد، زیرا به توسط این ما به «شباهت خدا» می‌رسیم (پیدا ۱: ۲۶). اما اراده آزاد تحت هیچ اجباری نیست، من به تو نگفتم که روح القدس نفس ما را مجبور به انجام نیکی می‌نماید، او فقط آن را برانگیخته و اغوا می‌کند. شخص ممکن است بپرسد روح القدس هنگامی که ما گناه می‌کنیم کجاست، که نفس ما را از انجام گناه باز نداشته است. تو به وضوح می‌توانی ببینی که من هنگامی که گفتم روح القدس نفس ما را وادار به انجام خوبی نمی‌کند و یا او را مانع نیز نمی‌شود و از شرارت دور نگاه نمی‌دارد، منظورم چه بوده. در هر دو مورد او به اراده ما آزادی می‌دهد تا به سادگی هرگونه که تمایل داشته باشیم رفتار کنیم.

نه شیطان با توسل به زور ما را به سوی شرارت می‌برد، و نه روح قدوس خدا ما را به اجبار به سوی خوبی می‌کشاند، بلکه آنها هر دو

می کند از نفس ما جدا نمی شود و هنگامی که نورافشانی می کند، از جائی دیگر نمی آید.

زیرا همان گونه که نور طبیعی که ما با آن آشنا هستیم هنوز درون مردمک چشم جای دارد هنگامی که چشم ما بسته است و نمی بینیم چون که پلکها روی آنها را گرفته، ولی هنگامی که چشم باز می شود با نوری می بیند که تمام وقت در آن وجود داشته و حالا با نور بیرون یکی می شود. به همین شیوه روح القدس در نفس ما ساکن است، همانند نور در مردمک چشم، و اگر شخص آن را با بی اعتنائی بیوشاند. همان گونه که پلک روی مردمک چشم را می پوشاند. با وجودی که روح القدس هنوز در نفس ما حضور دارد، ما او را نمی بینیم. اما اگر ما بی توجهی را از چهره ذهنمان دور کنیم، و نگاه روشن اراده خودمان را به سوی نور روحانی که در ماست معطوف نماییم، در آن صورت یک باره نور با نور برخورد خواهد کرد، همان گونه که نور خورشید و نور طبیعی درون چشم، و با ترکیب این دو دید ما روشن خواهد شد.

پس صحیح نیست، که ما از جدا شدن روح القدس در هنگام گناه صحبت کنیم، و سپس بازگشت آن با توبه، زیرا در این صورت ما او را هم ضعیف و هم متمایل به ضعف، و یک بی وفا که دور می ایستد و ما را تماشا می کند تا از گناه توبه کنیم معرفی می نماییم، که هرگاه دوباره در حالت عدالت قرار گرفتیم بازگشته و در ما سکنی می گزیند. در واقع چه سودی می بردم اگر او در من ساکن می شد پس از آن که من عادل شده ام؟ زیرا اگر نتوانم در زمان سقوطم او را بیابم، تا به من کمک کند و مرا بار دیگر روی پاهایم قرار دهد، پس چگونه می توانم کمک او را دریافت کنم؟ آیا پزشک بیمار را ترک کرده و می رود و فقط موقعی که او دوباره سلامت خود را به دست آورد برمی گردد؟ نه، بلکه هنگامی که شخص هنوز بیمار است پزشک با جدوجهد در کنار او می باشد و هنگامی که بهبود یافت و

مکنید» (۱-تسا ۵:۱۹)، یا به عبارت دیگر: او را بتوسط گناه غمگین مسازید، وگرنه نور او در درون نفس شما خاموش خواهد شد. نوری که هنگامی که در درون شما روشن می شود، به شما قدرتی می دهد در ورای بیان شما و شما قادر خواهید بود با ریاستها و قدرتها مجادله کنید (افس ۱۲:۶) و برعلیه ارواح شیطانی در زیر آسمان بجنگید و دنیا را با لذتها و آلام آن مردود بدانید. تمام این چیزها به توسط مساعدت روح القدس در درون ما حاصل می شود و پولس، که قدرت عملکرد روح القدس را می دانست، در تعلیماتش به ما هشدار می دهد که «در روح سرگرم باشید» (روم ۱۲:۱۱)، و آنهایی که به خودشان اجازه می دهند توسط روح القدس خدا هدایت شوند فرزندان خدا هستند (روم ۸:۱۴).

پس، در حالی که روح القدس خدا همیشه در درون ماست. یعنی این که بگوئیم، در تعمید یافتگان. او شخصی را که می خواهد مرتکب گناهی شود با زور منع نمی کند، بلکه به سادگی تعلیم می دهد و او را ترغیب می کند که از انجام گناه بازایستد. روح القدس از نفسی که در آن ساکن شده است در هنگام گناه نمی گریزد، و در هنگام توبه به آن باز نمی گردد، آن طوری که ناآگاهان ادعا می کنند، بلکه او با ما می ماند بدون این که از او استفاده شود.

چه دلیلی وجود دارد که او هنگامی که ما گناه می کنیم از ما جدا شود؟ گویی که گناه ما می تواند به او صدمه بزند، یا این که قدوسیت او در این رابطه لکه دار می شود، و یا این که او نمی تواند خود را از زخمی شدن از گناه ما مصون دارد هنگامی که در درون ماست. که در این صورت او هم ناتوان می بود و آسیب پذیر، همان گونه که ما هستیم. اما این طور نیست. بلکه بسیار دور از آن.

زیرا روح القدس درون نفس ماست، بعضی مواقع خود را جمع می کند، و بعضی مواقع بر آن پرتوافشانی می کند. اما هنگامی که خود را جمع

پس اگر، روح القدس برای نفس ما جان است و به این دلیل به توسط دمیدن به ما داده شده - همان گونه که در مورد جان آن آدم اولیه - پس آشکار است که اگر روح القدس ما را ترک کند، جان ما بلافاصله می میرد، به همین شکل جسم هم می میرد در آن لحظه که نفسی که در آن ساکن است از آن جدا شود. و همان گونه که جسم که مرده است به خاطر دور شدن جان، دیگر نیاز به دارو ندارد، با توجه به این که دیگر قادر به شفا دادن نیست - و بیماری نخواهد که شفا یابد، یا پائی شکسته نخواهد که پانسمان شود و نه دستی چلاق که سالم گردد، و نه در واقع هر قسمتی از بدن او که در آن اشکالی وجود دارد دیگر شفا و بهبودی حاصل ننماید، چون جسم که زمانی قادر به دریافت شفا بود از داشتن حیات محروم شده - همچنین است با جانی که روح القدس از آن دور می شود، که از آن لحظه به بعد همانند جسد جسم می گردد، ناتوان از دریافت شفا برای هر کدام از گناهایش، زیرا دیگر در درون خود سرزندگی روح القدس را ندارد. چگونه ممکن است دارویی یا پانسمانی را بر چیزی که قدرت احساسی خود را از دست داده اعمال کرد؟ آیا هرگز پزشکی را دیده اید که جسدی را شفا بخشد، یا جزئی از بدن را که بریده شده و از بقیه جسم جدا گشته پانسمان نماید؟ همین طور هم با نفس می باشد: اگر سرزندگی روح القدس، که آن را در تعمید دریافت داشته از آن دور شود، در آن صورت دیگر شانس برای شفا ندارد و نمی تواند از گناهانش توبه نماید.

قبل از تعمید، شخص را انسانیت کهنه می نامند (افس ۲۲:۴) اما بعد از تعمید انسانیت نوین (افس ۲۴:۴). اینک روح القدس در نفس انسانیت نوین مسکن گزیده و در او باقی می ماند نه فقط در طی حیات جسمانی بلکه پس از مرگ او نیز، و در مورد مقدسین او معجزات و آیات از خود نشان می دهد. زیرا استخوانهای مرد عادل، باید بگوئیم رسولان و شهدا و تمام قدیسین، در حالی که دیگر جان طبیعی در خود ندارند - زیرا

دیگر نیاز به پزشک نداشت، او برای انجام وظیفه ای دیگر می رود. اگر عقیده ابلهانه این افراد درست می بود و روح القدس نفس را ترک می کرد و سپس در هنگام بهبودی برای او مناسب تر می بود که جدا شود و حتی دورتر از زمان مریضی برود، زیرا برحسب شهادت خداوند ما، تندرستان احتیاج به طبیب ندارند (لو ۵:۳۱).

بنابراین نفس هم در حالت بیماری و هم در زمان سلامتی کامل نیازمند حضور نزدیک روح القدس است، روح القدسی که او یکبار و برای همیشه از آب در برمی کند و هرگز از خود دور نمی کند مگر به طریق انکار. زیرا اگر از طریق ایمان او روح القدس را در برمی کند، فقط از طریق انکار می تواند او را جدا سازد، با توجه به این که ایمان و انکار همانند تاریکی و نور مخالف یکدیگر هستند.

زیرا روح القدس را که ما از خدا دریافت می کنیم جان نفس ماست. به همین دلیل او به رسولان عطا شد به توسط تدهین، و از طریق آنها به همه ما. زیرا به جای نفس اصلی روح القدس را با این نیت دریافت کرده ایم که جان باشد برای نفس ما، همان گونه که نفس ما جان است برای بدن ما. روح اولیه که آدم دریافت کرد از دمیدن خدا آمد، زیرا نوشته شده است: او بر چهره او (آدم) روح حیات را دمید و آدم موجودی زنده گشت (تحت اللفظی، نفس) (پیدا ۷:۲). و در عهد جدید نوشته شده است عیسی بر چهره شاگردان دمیده گفت «روح القدس را بیاید. گناهان آنانی را که آمرزیدید برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید بسته شد. (یو ۲۰:۲۲-۲۳). چگونه است که روح القدس که گناهان را می بخشاید - چنان که خداوند می گوید - از گناهان می گریزد. زیرا این تاریکی نیست که نور را خاموش می سازد بلکه نور است که تاریکی را متفرق می گرداند. به همین شکل این روح القدس نیست که از گناه بگریزد، بلکه گناه محضر روح القدس را ترک می کند.

کرده از او جدا نشده است. زیرا خداوند ما گفت: اگر کسی از آب و روح متولد نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود (یو ۳: ۵). اگر گناهکاران بدون تعمید می بودند چرا باید اجساد آنها با احترام به قبر همراهی شود، چرا باید سرودهای روحانی سروده شود، اگر روح القدس در آن جا نمی باشد؟ چرا پولس گناهکاران را «خوابیدگان» می نامد در حالی که در واقع مرده اند؟

اگر تو برای من سخنان نبی را نقل قول کنی که: من از مردن مرد شیریر خوش نیستم (حزق ۳۳: ۱۱)، و بگوئی که این به گناهکاران یهود اشاره دارد و به همین دلیل به حزقیال گفته شد که من تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان قرار دادم، (حزق ۳: ۱۷)، من جواب خواهم داد که بله، این سخنان خطاب به یهودیان ایراد شده چون که حزقیال نبی در آن زمان برای آنها فرستاده شد، و امروز نیز، پس از آمدن نجات دهنده ما، این سخنان خطاب به کفار و یهودیان و آنهایی است که زمانی ایماندار بوده اما بعد ایمان خود را انکار نموده اند. سخنان نبی خطاب به آنهایی است که گناه می کنند بدون این که خود بدانند، زیرا یک گناهکار که تعمید دریافت نموده حتی اگر برای نفس خود مرده باشد، به این دلیل که گناه خود را درک نمی کند، برای خدا زنده است به دلیل فیض تعمیدی که او به دست آورده. برطبق کلام، خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان (لو ۲۰: ۳۸) زیرا آنها همه در او زنده اند.

پس چگونه باید یک گناهکار نزدیک آمده و رازهای مقدس را دریافت کند، اگر او در خود روح القدس را نداشته باشد که به او برای این کار اقتدار ببخشد؟ یک گناهکار اگر درست می بود که روح القدس او را ترک کرده - که عقیده ای احمقانه است - همانند کسی که تعمید نیافته او نیز مجاز به نزدیک شدن به رازهای مقدس نیست. اگر یک گناهکار نتواند به رازهای مقدس نزدیک شود، پس چه کسی می تواند چنین کند؟ و

آن را در موقع مرگ ترک کرده اند - هنوز هم روح القدس را در خود ساکن دارند، و این اوست که موجب بروز نشانه ها و اعجاز در آنها می گردد و ارواح شیطانی با تلخی برعلیه قدرت او بانگ برمی آورند، زیرا که بیماری را بیرون رانده و ضعف دور شده است.

در هنگام رستاخیز، هنگامی که جانها دوباره به اجساد بازمی گردند روح القدس را در آنها (اجساد) می یابند، زیرا او از آن زمان که او را از آب دریافت کرده اند از آنها جدا نشده - و هرگز هم چنین نخواهد کرد. و رستاخیز ما نیز به توسط قدرت روح القدس که در درون ماست انجام خواهد گرفت، و چون روح القدس در ایماندار است هنگامی که می میرد مرگ او را نمی توان «مرگ» نامید بلکه فقط «خواب». برادران، پولس درباره آنهایی که خوابیده اند می گوید: شما نباید سوگواری کنید، همانند کسانی که امید خود را از دست داده (۱-تسا ۴: ۱۳).

بنابراین فقط در کفار و یهودیان است که روح القدس وجود ندارد، و به همین دلیل وقتی آنها می میرند آنها واقعاً می میرند، و دیگر فقط در خواب نیستند. به این دلیل است که در تدفین اجساد آنها احترامی برای آنها داده نمی شود، و (قرائت) مزامیر یا سرودهای روحانی وجود ندارد، هنگامی که به قبر گذارده می شوند، با توجه به این که آنها واقعاً مرده اند و دیگر زنده نیستند، گرچه خوابیده اند. در تضاد (با این) مرگ ایماندار است که شخص تعمید یافته اگر گناهکار هم باشد، حتی اگر ده هزار خطا مرتکب شده باشد، به شرطی که در ایمان وفات یابد: و تعمید خود را به وسیله انکار باطل نکرده باشد، و تعمید مقدس خود را به وسیله رسوم شیطانی شستن آن نشسته باشد، در آن صورت هنگامی که جان جسم او را ترک می کند و او به مرگی طبیعی می میرد، ما جسم او را به قبر می بریم و با او همانند زندگان رفتار می کنیم، گرچه به خواب رفته، و دلیل برای این آن است که، روح القدسی که او در هنگام تولدی تازه از بطن تعمید دریافت

زیرا که به ما فیضی داده نشده که از ما گرفته شود یا تغییر داده شود، آن گونه که در مورد یهودیان بود، و آنچه که به آنها گفته شد تأثیری بر ما ندارد یعنی این که «من گفتم که شما خدایان هستید و همگی فرزندان حضرت اعلی، و از این به بعد مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد» (مز ۸۲: ۶-۷). دلیل آن این است که آنها فیض خدمت (به خدا) را دریافت کردند در حالی که ما فرزندخواندگی را، که غیرقابل تغییر است، همان گونه که پولس تعلیم می دهد: شما روح بندگی را نیافته اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته اید که به آن «ابا، یعنی ای پدر» ندا می کنیم (روم ۸: ۱۵). شما این حقیقت را می بینید که ما در هنگام دریافت رازهای مقدس، برحسب اجازه ای که توسط روح القدس به ما داده شده، بانگ برمی آوریم «ای پدر ما که در آسمانی» و در این زمینه پولس می گوید، ما روح پسرخواندگی را دریافت کرده ایم که فریاد برمی آورد «ابا ای پدر ما» (روم ۸: ۱۵) زیرا این روح القدس است که به ما اقتدار می بخشد تا بانگ برآوریم «ای پدر ما» و تمامی کسانی که فریاد برمی آورند «ای پدر ما» و در انتظار دریافت رازهای مقدس هستند همگی گناهکارند. به خاطر گناهی که ما از لحظه تعمید مرتکب شده ایم، ما رازهای مقدس را با پشتکار دریافت می کنیم و ما، که گناهکار هستیم، در آن لحظه خدا را «پدر ما» می خوانیم و آشکار است که این به این دلیل است که روح القدس در درون ماست که به ما اقتدار می دهد تا این را انجام دهیم.

بنابراین از هر نظر اثبات شده که روح القدس خدا از شخص تعمید یافته هرگاه که او گناه کند جدا نمی شود بلکه با او می ماند حتی در ارتکاب گناه، و فیض خود را به این صورت نیز نشان می دهد تا این که پایان نیز همانند آغاز باشد و کلمات پولس به انجام برسد که: ما این را در

درباره این سخنان چه می گوئی «این است جسم من که برای شما پاره می شود برای آمرزش گناهان» و «این است خون من که برای شما ریخته می شود برای آمرزش گناهان» (مت ۲۶: ۲۶-۲۸). آیا شخصی که تعمید نیافته اجازه دارد به رازهای مقدس نزدیک شود؟ اما اگر روح القدس در موقع گناه انسان از او جدا می شود، تعمید او نیز چنین است، و اگر تعمید دور شود و او بدون تعمید گردد، پس دیگر مجاز به نزدیک شدن به رازهای مقدس نیست. و اگر او به رازهای مقدس نزدیک نشود، چگونه می تواند کفاره گناهان را دریافت کند، و اگر آمرزشی وجود ندارد چگونه می تواند توبه ای در کار باشد؟ و اگر توبه از گناه وجود ندارد، روح القدس چگونه می تواند مراجعت کند، آن طوری که آنها می گویند؟ خداوند ما علناً این عقیده احمقانه را تکذیب کرد هنگامی که فرمود: هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد در من خواهد ماند و من در او، و من او را در روز آخر خواهم برخیزانید (یو ۶: ۵۴). یک گناهکار تا آن جا که جسم و خون خداوند ما را در ایمان بپذیرد، در خداوند خواهد بود و خداوند در او، چنان که خداوند خود فرموده. و جایی که خداوند سکونت دارد روح قدوس او نیز هست.

اگر به خاطر عدالت ما بود که ما روح القدس را از آب دریافت کردیم، در آن صورت روح القدس می توانست به سادگی در عدالت رفتار کند و به خاطر گناه ما از ما جدا شود. اما این به خاطر فیض است که روح القدس به ما داده شده، پس باقی ماندن او با ما نیز عطیه ای از فیض است. و چون که ما در ایمان او را از آب دریافت کرده ایم، و او بلافاصله به ما آمرزش گناهان را عطا کرده و ما را لایق فرزند خواندگی خدا نموده، همین طور نیز، تا زمانی که ما باور داریم که او در درون ماست، ما سرزنش دوستانه بر علیه گناه را دریافت می کنیم، و اگر گناه کنیم سریعاً توبه می نماییم، به شکرانه کمک قدرت او.

که با باد به شدت درگیرند که هیچ کس نمی تواند آنها را باز کند یا ببندد. برای کسی که در نیایش می ایستد دلسوزی شاخصی لازم است. اشکهای پشیمانی و ندامت نیز سودمند است. او به ذهنی در حالت خلسه و روحانیت نیازمند است. او هر نوع کینه ای نسبت به هر کس را باید از قلب خود بشوید و در سکوت نیایش کند و لبهایش با هوشیاری زمزمه نمایند. و هنگامی که بر نیایش خود مهر (اتمام) می زند، باشد که

نتیجه هیچ عملی (از خودمان) دریافت نکرده ایم، تا این که کسی مغرور نشود (افس ۹:۲).

من اینها را به اختصار نوشتم تا آنگاه را که نظری ناشایست درباره عملکرد فیض روح القدس دارند و فکر می کنند که او ضعیف است و کمکی برای انسان نیست سرزنش کنم. اما آیا تو ای شاگرد، باور داری که روح القدسی را که از آب تعمید دریافت کردی در درون توست و هرگز از تو جدا نمی شود؟ یادآوری حضور او به تو هشدار خواهد داد که از تمام شیوه های گناه بگریزی، مبادا در افکار تو داخل شود و میوه آن انجام آن (گناه) باشد. اگر خواب بر تو غلبه کند، خود را بیدار کن، و اگر به خطائی کشیده شوی، فوراً خودت را از سقوط نجات ده، و به او که این سخن نبی را اجازه نزول داد فریاد برآور: ای شیطان، خداوند تو را نهیب نماید (زک ۳:۲). او که عادل می گرداند در دسترس است، یعنی روح القدس که توسط خداوند یکبار و برای همیشه برای حفاظت از زندگی به من داده شده. بر او ستایش باد، همراه با پدر و پسر، اکنون و برای همیشه، آمین.

۲- فیلوکسنوس قطعه ای منتخب درباره نیایش

هر که نیایش می کند می بایستی با قلبش در تماس با دهان و ذهنش (در تماس با) لبهایش نیایش کند. اگر به هر حال او خم شده و دستهایش را در نیایش می گستراند در حالی که قلبش در روئای - روز است در جایی دیگر، در آن صورت او مانند درختهای سرو است که در طوفان به پائین خم شده و پهن می شوند. و یا اگر لبهایش با اشتیاق زمزمه می کنند اما ذهنش در جایی دیگر در بیرون از صومعه است، در آن صورت این به درهائی ماند

۴- فیلوکسنوس قطعه‌ای منتخب درباره‌ی نیایش

قدرت نفس در نیایش مداوم ترکیب شده، و ذهن را با قدرتی می‌پوشاند که از رؤیای خدا می‌آید. شخص باید کتاب مقدس را بخواند تا ذهن او از افکار پریشان جمع‌آوری شود، آن‌گاه با این درک در ذهن که او (ذهن) به جای شایسته‌ی خویش مراجعت نموده و از پریشانی و حواس پرتی که بیرون از او است به خود بازگشته، کتاب را به زمین بگذارد و به نیایش رجوع کند. بدین صورت خواندن کتب مقدسه به منظور (انجام) نیایش خواهد بود، و روزه به منظور پاکی نیایش، و تخلیه‌ی افکار از همه‌ی ثروتها فقط با هدف نیایش خواهد بود. به کلامی دیگر، بگذار ذهن هرآنچه که پیش شرط است انجام دهد تا بتواند لایق صحبت کردن با خدا در نیایش باشد.

گفتگو کردن روح القدس (که در درون ما ساکن است) با خدا هدف تمام زحمات ریاضت‌کشانه است، و پایان راه عدالت. این خدمت همراهی جبرئیل و میکائیل است. زیرا نیایش، خواندن مزامیر، مشتمل بر آیات نیست یا سرودها و آواها؛ اینها فقط به عنوان حروف و نتهایی برای ادای مقتدرانه‌ی نیایش است. تا ما آگاه شویم که «شخص روحانی» در درون ما زندگی می‌کند (۱-قرن ۲: ۱۵)، همراه با تمام اعضای خود و مبارزه بر علیه آن «انسانیت کهنه» که مسیح روی صلیب خود آن را کشت، در درون ما ساکت نخواهد شد (افس ۲۲: ۴، کول ۳: ۹).

* * *

در سکوت باقی بماند. او نباید خود را با سخنان پوچ یا اوراد بی‌مورد مشغول سازد، بلکه باید در سکوت و هوشیاری باقی بماند. تا نیایش او توسط آن که نیایشها و افکار پاک را دریافت می‌کند پذیرفته شود.

۳- فیلوکسنوس قطعه‌ای منتخب درباره‌ی نیایش

ای شاگرد خدا، نیایش پاک آن‌گونه که شایسته‌ی خداست، به توسط سخنان پیچیده ادا نمی‌شود. نیایشی که شایسته‌ی خداست شامل این است: که شخص ذهنش را از تمامی دنیا جمع کند، و نگذارد که پنهانی به سوی چیزی کشیده شود، که شخص آن را کاملاً در اختیار خدا قرار دهد و در حین نیایش هر چیز مادی منجمله خود و جائی را که ایستاده فراموش کند. شخص بایستی در نهان توسط روح در خدا بلعیده شود، و در زمان نیایش خود را هم بیرونی و هم درونی با خدا بیپوشاند، و با آتش محبت شدید برای او بسوزد و کاملاً در تمامیت او غرق شود، در تمامیت او درآمیزد، با تحرکات افکار مملو از یادآوری اعجاب‌آور خدا، در حالی که جان در محبت او به جستجوی آن که دوست می‌دارد بیرون رفته، چنان که داود می‌گوید: جان من به دنبال تو رفته است (مز ۶۳: ۹).

با این تحرکات درونی است که شخص باید به خدا نیایش کند. اما چون صداها (تحت اللفظی حرکات) کلماتی را به عنوان سایه دارند، من به سایه‌ی این چیزها برای تعلیم شاگرد اشاره می‌کنم تا او بتواند سایه را به چنگ آورده و در آن راه رود، و بدین‌گونه به جسم برسد (که سایه را می‌افشاند).

(خلاصه)

مقاله هشتم

که می آموزد که فرد نمی تواند شاگرد کامل مسیح شود، مگر این که قبل از هر چیز خود را از تمام متعلقات بشری تهی سازد و آشکارا با انسان درونی و بیرونی خود کناره از دنیا گیرد.

انسانی که آرزو دارد در امتداد جاده باز کمال به پیش رود نیازمند این است که سفر خود را با نظم صحیح شروع نماید که شایسته آن راه باشد، و او نباید شاگردی خود را در قوانین شریعت که به نظر وی خوب می آیند شروع کند بلکه در آن قانون تعریف شده ای که از طریق کلام مسیح خدای ما به شاگردانش رسیده است، حتی هنگامی که او در این طریق کمال راه رفت. و او در شخص خود برای ما قانون شد، و به ما نمونه ای خوب داد که بتوانیم در جای پاهای او سفر کنیم، زیرا عیسی برای ما فقط یک معلم در کلام نبود، بلکه همچنین در اعمال کمال که او در خود به انجام رسانید، و بنابراین او واقعاً معلم نیکوست که تعلیم داد و عمل کرد، زیرا تعلیم او عمل کردن بود و عمل او تعلیم. و بدین جهت خود خداوند ما نیز در خدمت خود این را برای ما نقش کرد و نشان داد، زیرا پس از این که او تمام راستی را که لازمه عدالت بود انجام داد و شریعت فرامینی را که در جهان می باید به کمال می رسیدند نگاه داشت. جهان را ترک گفت و از آن بیرون رفت تا بتواند کمال را تعلیم دهد. زیرا من نمی گویم که آنهایی که در جهان هستند نمی توانند عادل شوند بلکه می گویم غیرممکن است که آنها به کمال برسند، زیرا جهان خود مانعی برای رسیدن به کمال راستی و تقواست که در آن کار می کند. انسان قادر نیست که دو زحمت را تحمل کند و در دو فضیلت کامل باشد در حالی که در این جهان است، و به این

دلیل فرامین تعریف شدند و جدا گشتند برای آنهایی که در جهان سفر می کنند تا بتوانند حیات خود را از طریق آنها تصاحب نمایند، و طریق دیگر کمال که فراتر از جهان است گشوده شد. زیرا اراده مسیح شریعت را مقرر کرد، به این معنی که او خواستار این شد که تمام فرزندان انسان در طریق فرشتگان سفر کنند، و هیچ انسانی نباید از آن نشانه ای که او در قلب ما قرار داده روی برگرداند، بلکه چون هر انسانی قادر نیست که چنین کند. اینک او آرزو دارد که هر انسانی زیست نماید. او به انسانهای گوناگون فرامین گوناگون داد تا بتوانند توسط آنها زیست نمایند. و او در آموزه خود میزانها و درجات به وجود آورد، نه به این دلیل است که این چیزها در آن وجود دارند، بلکه به دلیل آنهایی که می باید آن را دریافت کنند، و چون آنها نیازمند (آنها) بودند، و بدون آنها نمی توانستند زیست نمایند زندگی راستی با طریق جهان متحد شده، و کمال به طریقی بیرون از جهان پیوسته است، و پایان راه راستی و عدالت ترک قاطعانه تمام دلبستگیهاست. زیرا تا زمانی که انسان ثروت بشری دارد، کم یا زیاد، قادر نخواهد بود در طریق کمال گام بردارد، چون که هر مایملکی که وجود دارد، برحسب اندازه آن، به پای بندی برای ذهن، و زنجیری برای بالهای سبک درک تبدیل می شود به طوری که آنها دیگر نمی توانند در امتداد طریق آسمانی پرواز کنند. کسی که ثروتی دارد بالاچار به آن می اندیشد، و کسی که به ثروت خویش می اندیشد نمی تواند درباره خدا تعمق کند، و اگر در موردی یاد خدا در او برانگیخته شود، دوام نخواهد داشت، زیرا ممکن نیست که او خدا را به یاد آورد در حالی که درباره متعلقات (خود) فکر می کند، یا اگر او تصور می کند که او را به یاد می آورد، این یادآوری حقیقی نیست، زیرا ممکن نیست که این دو یادآوری با یکدیگر در یک زمان در نفس ساکن باشند، و اگر هر دو در آن جا ساکن هستند پس یکی از آنها می باید الزاماً عاریه ای باشد و دیگری حقیقی. و اگر انسانی واقعاً فکر می کند که او درباره خدا تعمق می نماید در حالی که در ذهن

خدمت کند، زیرا او آن اربابی را که از روی اراده آزاد خود برگزیده خدمت می کند، و خدمت او مخصوصاً برایش عزیز است و تسلط ثروت برای او بسیار مطلوب، زیرا که او از روی اراده آزاد خود بنده آن گردیده. از آن جا که فرزندان انسان عادت کرده اند که آنچه را که از روی اراده آزاد خود برگزیده اند بیش از حد دوست بدارند، بسیار بیشتر از او (خدا)، که به ناچار و طبیعتاً ارباب آنهاست. و آگاه باش، اگر افراد اندکی بودند که خدا را خشنود ساخته یا خشنود می سازند این بدان دلیل است که آنها اربابان ثروت خود بوده و هستند، و آنها آن را جاری می سازند تا هر چیزی را همانند یک برده انجام دهد، بعضی وقتها برای اطعام گرسنگان، بعضی وقتها برای پوشش برهنگان، بعضی وقتها برای رهائی اسیران، بعضی وقتها (برای ادای) نذرها و تقدیمها برای خدا و بعضی وقتها برای آزادی آنهاست که در بند یا قرض گرفتار بوده اند، و هرچه که اراده تمایل بر حاکمیت بر آن داشته باشد، او را همانند خادمی روانه می کند، حتی همان طور که ابراهیم، و اسحاق و یعقوب، و ایوب، و یوسف، و داود، و حزقیال کردند. از این مردان بعضیها ثروتمند بعضی پرنس، بعضی پادشاه، و همگی مالکان ثروت و متعلقات بزرگی بودند، اما آنها ارباب ثروتهای خود بودند نه این که ثروتها ارباب آنها. ثروتهای آنان برای آنها در تمام چیزهای نیکو که آنها مایل (به انجام) آن بودند کار می کرد، و آنها را در شرارتهایی که مامونا (ثروت) طلب می کند خدمت نمودند.

مقاله دوازدهم

که برعلیه احساسات نفسانی زناست، که نشان می دهد که عمل شهوت نه فقط هنگامی که توسط جسم صورت می گیرد زنا محسوب می شود، بلکه هنگامی نیز که در ذهن درنگ می کند و نفس را وادار به زنا با شخصی در دوردست می نماید.

خود نگران ثروتهایش است، او آن را با تمام قدرت نفس خود، که به نظر ما تسلیم کامل به خداست انجام نمی دهد، زیرا ما موظف هستیم که خدا را خدمت کنیم اما نه با یکی از اعضایمان، و دنیا را (با عضوی) دیگر بلکه تمام قدرت خود را در خدمت فرامین قرار دهیم، تا همیشه به ما کمک کنند که او را به یاد آوریم، تا این که معبدهایی برای تنها او بشویم، و هر تعمقی که جدا از او باشد از ذهن ما دور ریخته شود. و این شخص در حالی که در جهان است، و مالک ثروتهاست نمی تواند خدا را با شایستگی خدمت کند. سخن نجات دهنده ما خود شهادت می دهد: «تو نمی توانی خدا را خدمت کنی و مامونا (ثروت) را» و بی درنگ شنونده فکر می کند که از این پس درب راستی به روی تمام فرزندان انسان بسته شده، زیرا آنها نمی توانند از توجه به ثروت کاملاً آزاد باشند، و بر طبق سخن مسیح هر کسی که به آن توجه دارد نمی تواند به خدا توجه داشته باشد. و برای ما الزامی است که سخن را همان گونه که گفته شده درک کنیم، زیرا بر طبق قانون آنانی که کامل هستند، انسانی که برای ثروتها توجه دارد نمی تواند متوجه خدا باشد، ولی مردی که مالک ثروت است می تواند توسط آن برای میزانی دیگر از راستی که در دنیا اعمال می شود شایسته گردد. اگر این طور باشد او خادمی نیست که ثروت خود را پرستش می کند بلکه ارباب چیزهایی است که در تملک دارد. بعضی انسانها برده داراییهای خود هستند و بعضی ارباب ثروت خویش، بعضی توسط مایملک خود ستایش می شوند، و بعضی دیگر آنها را پرستش می کنند. اینک سخن خداوند ما درباره مردی که برده داراییهای خود است گفته شد، کسی که قادر نیست خادم خدا باشد: «زیرا تو نمی توانی به دو ارباب خدمت کنی». می بینم که او در سخن خود دو ارباب نشان داد، و در توضیح این که این دو نفر چه کسانی هستند فرمود «تو نمی توانی خدمت کنی، «خدا را و مامونا (ثروت) را».

پس آگاه باش، کسی که ثروت را ارباب خود سازد نمی تواند خدا را

بیاپیم. بگذارید شفای طبیعی که جسم انسانی را کامل می‌گرداند برای ما نمونه‌ای باشد از شفای نفس، و همانند طبیبان، بگذار که ما قبل از هر چیز عللی را که گناهان را بر ضد حیات ما تحریک نموده در نظر بگیریم، تا باشد که ما بتوانیم به شفای روحانی دست یابیم. در این جا نیز همانند مقاله قبلی ما شهوت عشق به شکم را سرزنش نموده‌ایم، حال مناسب است که صحبت ما به طور سیستماتیک بر علیه احساسات نفسانی زنا به پیش برده شود، که مولد، منشاء و پرستار شهوت شکم است، و هنگامی که شخص بر اولین دلیل آن غلبه کند به آسانی شکست می‌خورد. زیرا از طریق خوردن و نوشیدن احساس زنا قوی‌تر و در اعضای ما شعله‌ور می‌شود، و علاوه بر این در طی گفتگوهای بی‌بند و بار و صحبت‌های انسانی برانگیخته می‌شود، از طریق یادآوری چهره‌های خوش‌نما و زیبا که در نفس ما به نمایش درمی‌آید، و با تکرار داستان‌های شهوانی هنگامی که به طرز مطبوعی گفته و شنیده شود، و از طریق رؤیت دائم چهره‌هایی که توسط آنها نفس‌های (انسان‌های) ضعیف توسط پدیدار شدن احساسات نفسانی که در آنهاست بلافاصله تسخیر و محکم نگاه داشته می‌شود زیرا هنگامی که شهوت جسم موجب برافروخته‌تر شدن آتش زنا در جسم می‌شود، گفتگوهای فاسد آن را تحریک به شعله‌ور شدن می‌کنند.

اینک این شهوات توسط خالق از طریق طبیعت و به منظور میوه آوردن روابط زناشوئی جسمانی و ادامه جهان در اعضای ما قرار داده شده است، اما توسط شاگردان نباید برای این هدف حفظ شود، بلکه می‌تواند برای آنها موجبی برای یافتن تاج‌های روحانی باشد و کالائی برای نبردهای آسمانی که اگر بجنگیم و پیروز شویم شاید ما را هم در شمار فاتحین منظور دارند و به عنوان جنگجوی پیروز در اورشلیم آسمانی نام ما نوشته شود، به توسط اعمال عالی که از مکان ستیزه به دست آمده که با آن مخالف است. و این شهوت برای روابط جنسی جسمانی در شاگردان باقی نمی‌ماند تا بدان خدمت کنند، بلکه تا این که آنها بتوانند از طریق حرارت شهوات

طبیبان خردمند، که آرزو دارند با علم برای شفای بیماریها که در جسم فرزندان انسان اتفاق می‌افتد نزدیک شوند، قبل از هر چیز علت این بیماریها را می‌آموزند و با برکنار کردن آنها، برای بیماری آنها به آسانی شفا به ارمغان می‌آورند. زیرا هنگامی که دلیل آن بیماریها برطرف شود، بیماری که از آن زائیده شده نیز همراه با مسبب آن ریشه کن می‌شود زیرا هنگامی که (درختی) از ریشه از زمین بیرون کشیده می‌شود دیگر برای شاخه‌ها و یا میوه‌های آن غیرممکن است که باقی بمانند، و اگر اتفاق بیفتد که گیاهان یا درختان جوان برای مدتی کوتاه بعد از آن (زندگی) کنند به دلیل رطوبت طبیعی موجود در آنهاست، و آنها بعد از مدتی کوتاه خشک خواهند شد. در مورد بیماریهایی که برای فرزندان انسان اتفاق می‌افتد نیز چنین است، زیرا هنگامی که طبیب قبل از هر چیز علت بیماری را مرتفع می‌کند، کم‌کم بیماری تخفیف یافته و به پایان خود می‌رسد. و شایسته است که ما نیز با شهوات نفسانی، که یا به وسیله جسم به وجود می‌آید، یا به وسیله نفس بدین صورت عمل کنیم، زیرا که ما باید ابتدا عواملی را که این شهوات نفسانی را به وجود می‌آورند دور سازیم تا زندگی ما بتواند در مصونیت از شرارت حفظ شود، و تا رفتار خود ما از بی‌انصافی و شرارت آزاد باشد. زیرا مردی که در آرزوی آزاد بودن در خداست می‌باید قبل از هر چیز از شهواتی که از او برمی‌خیزند آزاد شود و سپس خود را به زندگی در آزادی مسیح نزدیک سازد زیرا تا زمانی که نشانه ناپاک اسارت در این شخص هویدا است قلمرو کودکان با اراده آزاد هم به او اجازه دخول نخواهند داد. بنابراین با تعمق دقیق بر این که ما چه هستیم، و چه خواهیم بود، و از چه شرایطی به چه وضعیتی دعوت شده‌ایم، و با چه حیاتی این زندگی را تعویض خواهیم کرد، بی‌اثید تا در همه حال به خودمان توجه کنیم، رفتار خود را دائماً بررسی نماییم، و قبل از هر چیز علل شهوات نفسانی گناه را بیاموزیم که زندگی ما را با سیخونک زدنهایش دائماً می‌آزارد، زیرا بدون زحمت نخواهیم توانست شفای نفس خود را

در طبیعت خلقتشان توسط خالق خود خوب هستند، اما اگر زاهدانی که دستور دارند ثروت نداشته و در اندیشه فردای خود نباشند، آنها را به دست آورند، مالکیت آنها برای ایشان گناه و فساد است. و خوردن گوشت و نوشیدن شراب برای کسانی که خود را وقف زندگی دنیوی کرده اند پاک است، اما برای آنهایی که به اراده خود به شاگردی مسیح انتخاب شده اند درست نیست که از این چیزها استفاده کنند، مگر به حکم ضرورت و، بیشتر خوب و زیبا نیز قدرتها و ریاستهایی هستند که از خدا نیست، اما برای آنهایی که خود را از زندگی و مسکن انسانی جدا ساخته، و قول داده اند که کارهای بزرگ و عالی انجام دهند، آرزوی رسیدن به درجات افتخار بشری نکوهیده است. سکونت گزیدن در شهرها و روستاها، و در دنیا، و زندگی و داشتن روابط جنسی مابین فرزندان انسان قابل نکوهش نیست، اما برای آنهایی که به خاطر محبت خدا به انزوا رفته اند و کسانی که دنیا را بر طبق اراده آزاد خود به دور انداخته، و گوشه گیر و زاهد شده اند سکونت در میان فرزندان انسان و ارتباط با آنها موجب توبیخ و سرزنش است. و چیزهای بسیاری همانند اینها وجود دارند که عمل به آنها برای کسانی که خودشان را به توسط عهدی بر علیه آنها مقید نساخته اند بدون اشکال است، اما اگر این اعمال توسط کسانی که قول داده اند از آنها پرهیز کنند انجام شود قابل سرزنش و نکوهیده می باشد.

اشتیاق برای روابط جنسی نیز به همین نحو است. احساسی که در طبیعت ما کاشته شده، زیرا جهان را برقرار ساخته و ریشه و میوه طبیعت انسانی است، و آن چیزی را که مرگ از نژاد فرزندان انسان ربوده به آنها برمی گرداند. اما ای شاگرد، خوب تعمق کن، که گرچه این احساس در طبیعت ما کاشته شده اما با سرپیچی از فرامین و با خوردن میوه ای تحریک گردید. این احساس فقط بر موجودات جسمانی قدرت دارد و برای دنیای موجودات روحانی کاملاً بی تأثیر است. زیرا دو نوع حیات در نژاد ما پدید آمد: روحانی و جسمانی، و دنیای روحانی و دنیای جسمانی، آدم اول و آدم

طبیعی قدرت حرارت اشتیاق روحانی را به امتحان بگذارند، و تا این که هنگامی که آتش سرپیچی از شریعت در اعضای آنها شعله ور شد آنها بتوانند آتش سوزان عیبی را که با نفسهای ما درآمیخته است با آن امتحان کنند، و تا این که با لذتی فوق طبیعی شیرینی طبیعت واقعی را بچشند، و تا این که با احساسی که از ابتدا به آنها داده شده از این پس بتوانند طعم شیرینی احساس زنده را بچشند، که شروع به اشتیاق کرده در پی منظره نیکوی زیبایی مسیح، که بدون پایان در نفسی که او در آن جا شروع به (ساکن شدن) نموده سکونت دارد، اگر آن تطهیر شده باشد تا این که محل سکونت او گردد.

آتش این شهوت طبیعی سوزان تر از سایر شهوات است، و شیرینی فساد انگیز با حرارت آن آمیخته شده، که از آن دو مطلب را می توان آموخت: دلپذیری محبت مسیح و پایان نزدیک شهوت فساد انگیز. آتش روح که در ما آمیخته شده قادر خواهد بود این آتش شهوت طبیعی را خاموش سازد. اگر اشتیاق بدون میوه می بود و آزادی که در ما وجود دارد بدون زحمات پایداری، در آن صورت دشمن می توانست آماده کارزار بر علیه آزادی شود، و هنگامی که با تحمل صبورانه مغلوب می شد آن آزادی می توانست آشکار گردد و قدرت آن شناخته شود و امتحان گردد. بنابراین بیایید تا در مورد این شهوت که به عنوان دلیل سودمندی در ما حفظ شده سست نباشیم و نگذاریم تا در ما به علت زیان تبدیل شود زیرا او که برای سود داد و ستد می کند اگر آن را برای زیان انجام دهد یک احمق بی توجه است و کسی که وسیله ای بشود برای شرارت، برای آنچه که به ما به عنوان کالائی برای نیکویی داده شده بود، مردی شریر و دشمن خوبی است.

پس بیایید در جنگ بر علیه این شهوت شیطانی قوی باشیم، که گرچه هنگامی که با ازدواج وابسته است چیز خوبی است، اما اگر توسط شاگردان شکل گرفته باشد گناه و فساد محسوب می شود، زیرا هر چیزی برای هر کسی خوب نیست، حتی اگر در طبیعتش خوب و درست باشد، زیرا ثروتها

آخر. قبل از خوردن غذای سرپیچی از فرمان و تحریک شهوت که در اعضای ما پنهان بود، تمام قاعده و روش زندگی آنها روحانی بود و در هر چیز آنها روحاً تحریک می شدند، با افکار مقدس، و اذهان پاک، در دانشی که شایسته خدا بود، در درکی خالص و پاک از احساسات مکروه شهوت، و آنها همانند لشکریان روحانی در بهشت سکونت داشتند زیرا که آنها فقط به صورت ظاهر جسمانی بودند، اما به توسط دانش روح به طور پنهان در آسمان سکونت داشتند. و خالق ابتدا آدم را خلق کرد تا چیزهای روحانی را تجربه بکند، زیرا خدا مایل بود که او (آدم) از این به بعد وارث باشد، اما آزادی آدم در اشتیاق چیزهای دنیوی بود، گرچه این چیزها بتوسط کلمه خالق به هستی آمده و برقرار گشته بودند و اراده او آنها را خواسته بود، و او به دنبال آنها رفت و اکنون این موضوع از خوردن میوه که در اثر سرپیچی از فرامین روی داد آشکار است. زیرا خوردن میوه شروع تمام شهوتها بود، برحسب کلام معلم ما، رسول که فرمود «من شهوت نمی شناختم مگر به آنچه شریعت گفته بود «از شهوت بپرهیز» و «در این فرمان من فرصتی برای «گناه» پیدا کردم و هر نوع شهوتی در من به کمال رسید».

بنابراین شهوت روح در ما مقدم بر شهوت جسم بود، آن گونه که تاریخ نژاد ما نشان می دهد. زیرا آدم از مرتبتی بالا به مرتبتی پائین فرود آمد، و از اشتیاق روح به سوی شهوت جسمانی رفت، و خود را از زندگی موجودات آسمانی او تا به زندگی موجودات دنیوی خوار ساخت، و از منظره زیبایی خدا که هرگز از آن سیر نمی شد، برگشته به زیبایی همسر خود نظر افکند. زیرا تا زمانی که آدم خود را به موجودی بیرونی تبدیل نکرد چیزهای بیرونی بر او ظاهر نشدند و قبل از این که به سوی دنیا برگردد شهوات دنیا - اعمالی که از خوردن میوه منشأ گرفتند - هنوز در برابر دیدگان او به صف در نیامده بودند، و همچنان که در یک مورد تمام شهوات توسط شکم پدید می آیند، در مورد دیگر تمام گناهان منشأ خود را از آن می یابند.